اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۴۸
دوره اول
دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۹
بهاء ۱۵ ریال

در صفحات دیگر

شعر: آزادی — پل الوار ص ۵

شعر: صلح — ه.الف. سایه ص ۵

هوشنگ پورکریم: تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران ص ۳

بازگشایی مدارس

این هفته با بازگشایی مدارس دومین سال تحصیلی پس از پیروزی انقلاب آغاز می‌گردد.

شرایط خاص سال تحصیلی جدید که ریشه در علت‌های متفاوت دارد، نگرانی‌های مردم و همهٔ نیروهای انقلابی را برانگیخته است.

امپریالیسم آمریکا و هم‌پیمانان اروپای باختری، کانادا و ژاپنی وی که تاکنون نتوانسته‌اند با محاصره‌های اقتصادی و نظامی، تدارک توطئهٔ کودتا و حتی تجاوز مستقیم نظامی به سرزمین انقلابی ما جمهوری اسلامی ایران را از پای درآورند. اینک با سرکشیدن به هر روزن در پی یافتن بهانه و مخمل‌هایی هستند که به کمک آن وحدت مردم و نیروهای انقلابی را از هم بپاشند و محیط را برای واردآوردن ضربهٔ نهایی آماده سازند.

آنها بارها کوشیدند با استفاده از فشار طاقت‌فرسای زندگی به دوش کارگران و سایر زحمتکشان در میان آنها رخنه کنند و با برانگیختن اعتصابات، جمهوری اسلامی ایران را در شرایط محاصرهٔ اقتصادی به کلی فلج سازند.

اما، هشیاری، گذشت و فداکاری انقلابی کارگران و زحمتکشان ما مجال نداد که ضدانقلاب از نیروی آنان بر ضد انقلاب استفاده کند. این توطئه‌ها در سوء استفاده از نیروی زحمتکشان ناکام ماند و یکبار دیگر به اثبات رسید که کارگران وطن ما با برخورداری از سنت‌های دیرین انقلابی تا پای جان در راه حفظ انقلاب می‌کوشند و بازوان مطمئن و پرصلابت انقلاب خلقی ایران‌اند.

سرکشیدن ضدانقلاب به مدارس برای بسیج تودهٔ میلیونی دانش‌آموزان و دانشجویان علیه انقلاب توطئهٔ دامنه‌دار و سازمان‌یافته‌ای است که اگر به یاری خود دانش‌آموزان و دانشجویان که عمدتاً از خانواده‌های زحمتکشان‌اند، خنثی نشود، خطر بزرگی انقلاب ما را تهدید می‌کند.

تعطیل طولانی دانشگاه‌ها و مدارس عالی محمل مساعدی برای تبلیغ ضدانقلاب در میان خانواده‌هاست.

ص ۸

اوپک و بحران سرمایه‌داری

محافل رهبری کشورهای سرمایه‌داری کارزار تبلیغاتی پرسروصدائی علیه کشورهای تولیدکنندهٔ نفت براه‌انداخته‌اند. آنها این کشورها را مسبب بحران انرژی، تورم و بحران پولی و اقتصادی معرفی میکنند.

کشورهای در راه رشد مصرانه میطلبند که مسائل رشد اقتصادی، بویژه مسائل مربوط به اجرای اعلامیهٔ سازمان ملل متحد دربارهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار گیرد و برای خرابی شرایط بازرگانی، پائین بودن قیمت‌های مواد اولیهٔ صادراتی کشورهای در راه رشد و تعیین شاخص متناسب برای قیمت این مواد در برابر قیمت کالاهای صنعتی صادراتی راه حلی پیدا شود.

خرابی شرایط بازرگانی کشورهای در راه رشد حداقل از یک قرن پیش ادامه دارد و موجب انتقال ذخایر مهم کشورهای در راه رشد به کشورهای سرمایه‌داری شده است. خود این عامل مانع اصلی کوشش‌هائی است که کشورهای در راه رشد در جهت رشدشان به عمل می‌آورند.

طبق آمار سازمان خواربار و کشاورزی (فائو) در فاصلهٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۷۹ شرایط

ص ۷

دمکراسی انقلابی: ایدئولوژی و سیاست

دگرگونیهای اجتماعی در آفریقای معاصر موجب پیدایش یک سلسله کشورهای بیش از پیش متعدد شده که با انجام تغییرات اجتماعی ـ اقتصادی ترقیخواهانه دورنمای سوسیالیستی را در خود ثبت کرده‌اند.

زمان ثابت کرده است که فرمول سرمایه‌داری مورد انتخاب برخی کشورها سخت ناهنجار و ناپایدار است. بهمین مناسبت در سالهای اخیر گروهی از این کشورها به راه سمت‌گیری سوسیالیستی گام نهاده‌اند. در مجموع گرایشهای دموکراتیک در سراسر قاره زمینهٔ مساعد پیدا کرده است. زیرا دوره‌ای که سپری شده نشان میدهد که اجرای وظایف اجتماعی ـ اقتصادی ملی در چارچوب سرمایه‌داری فوق‌العاده زیانبخش و مصیبت‌آفرین بوده است.

در منشور ملی الجزایر که در ژوئن ۱۹۷۶ به تصویب رسید مخصوصاً میخوانیم: سوسیالیسم، به عنوان واکنش در برابر سرمایه‌داری و ناتوانی این سیستم در حل مسائلی که خود پدیدآورندهٔ آن است و روز به روز تشدید مییابد، پیدایش یافته و به مسائل کنونی عصر ما پاسخ روشن می‌دهد.

محیط سالهای ۷۰ شاهد رخ نمودن مسائل متعددی بوده است که به تعمیق روندهای انقلابی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی و توسعهٔ مبارزهٔ ضدامپریالیستی در تامین استقلال واقعی اقتصادی در قارهٔ سیاه شهادت میدهد.

سمتگیری سوسیالیستی در کشورهای آفریقائی دارای این ویژگی است که در شرایط نبودن جنبش وسیع پرولتری ضعف سازمانی و سیاسی طبقهٔ کارگر، تشدید فعالیت اجتماعی ـ سیاسی خرده بورژوازی و سایر قشرهای غیرپرولتری قبل از هر چیز روشنفکران انقلابی تحقق مییابد. کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی که نخستین گامها را در جهت تغییرات بنیادی و ترقیخواهانهٔ جامعه برمی‌دارند، به علت روبرو بودن با انواع مشکلات دوران استعماری ناچارند با دشواریهای زیادی دست و پنجه نرم کنند و به حل بسیاری از مسائل بغرنج بپردازند. دموکراتهای زمامدار این کشورها با مقاومت و خرابکاریهای جدی سرمایهٔ انحصارگر خارجی، نواستعمارگران، سرمایه‌داران دلال داخلی، فئودالها و رؤسای قبائل و فشارهای متحد آنان دست به گریبانند.

همزمان با بسط تدریجی مرحلهٔ اجتماعی انقلابات رهایی‌بخش ملی، تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی (آنتاگونیسم‌ها) و مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی پیرامون مسایل آتی رشد اجتماعی ـ اقتصادی این کشورها شدت می‌یابد.

ص ۲

فاشیسم در شیلی

گزارش هیپولیتو سولاری لریگواین سناتور سابق جمهوری آرژانتین به کمیسیون بین‌المللی تحقیق در جنایات خونتای نظامی شیلی.

ترجمه: سید حسن حسینی کلجاهی

مسئله مفقودشدگان و کشف اجساد در لونکن و جاهای دیگر

درچندسال اخیر، نقض بیشرمانهٔ حقوق بشر در کشورهای مختلف آمریکای لاتین به اوج خود رسیده است. که یکی از نمونه‌های بارز آن مسئلهٔ مفقودشدگان است.

ص ۶



مائوئیسم یک تئوری کاذب در جنبش کارگری (۷)

فعالیت تفرقه افکنانه مائوئیستها در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی «بخش دوم»

از: ن. ترندانیلوف — ترجمه: ا. پویا

فعالیت تفرقه افکنانهٔ مائوئیستها در آمریکای لاتین با شکست کامل مواجه شد. در طی سالهای ۱۹۶۴–۱۹۶۳ عملاً احزاب کمونیست تمام کشورهای آمریکای لاتین خط مشی ماجراجویانه مائوئیستها را محکوم کردند. در سال ۱۹۶۳، کنگره دوازدهم

ص ۸

گواهی چشم و گوش (۱۱)

م. الف. به‌آذین

سه شنبه دهم تیر.

یک ساعت و اندی پیش از ظهر، دوتن از فعالان "سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان" به دیدنم می‌آیند: علی آصف و نسیم جویا. هردو از گروه کوچک جوانانی بوده‌اند که مبارزه با امین و دارودستهٔ او را در شرایط پرخطر پنهانی سازمان داده و پیش برده‌اند. هردو میانه بالا و باریک، گندمگون و شاید هم سیاه‌چرده، و در برخوردشان بسیار ساده و فروتن‌اند. گمان نمی‌کنم از بیست و چهار پنج سال بیشتر داشته باشند. از آن میان، نسیم بسیار تکیده می‌نماید، با چیزی از تشنج عصبی که می‌کوشد تا بر آن مهار زند. در گفتارش، نوعی تردید، یا بهتر بگویم، خویشتن‌داری و شرم‌زدگی می‌بینم. و این برایم خوب آشناست. خودمن، تا چندسالی پس از شهریور بیست، چنین بوده‌ام. پذیرفتن نارسایی‌های تن شکننده در عین جوانی دشوار است، خاصه برای کسانی که توش و توان و جنب و جوش سرشاری در خود سراغ داشته‌اند.

ص ۴

دموکراسی انقلابی...

درچندسال اخیر، بحث پرشوری پیرامون جریان های ایدئولوژیک درکشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی جریان داشته است. پژوهشگران توجه شان را به پیدایش، تبلور، تحول عناصرسازنده ومنابع این جریانات وروابط آنها با سوسیالیسم علمی وپراتیک اجتماعی معطوف می دارند یک چنین توجهی کاملاقابل درک است، زیراموضوع عبارت از متحدین طبیعی سوسیالیسم درمبارزهٔ ضدامپریالیستی است.

اندیشهٔ دموکرات انقلابی در آفریقا درگرماگرم جنبش رهایی بخش ملی ودرجریان جستجوی راههای رشد برای کشورهایی که ازچنگ ستم استعماری رهایی یافته اند، پدیدار شد. البته تاثیروسیع توده های خلق را درتکوین این ایدئولوژی که سرمایه داری را به سیستم استعماری قدیم وجدید وابسته میدانند، نباید ازیاد برد. انتخاب راه اجتماعی به مسالهٔ حاد فکرسیاسی جنبش رهایی بخش ملی معاصر تبدیل شده است.

با این که جهان بینی طبقهٔ کارگریکی ازمنابع ایدئولوژی دموکرات های انقلابی است، غالبا نقش آن دراتخاذ تصمیمات عملی جنبهٔ تعیین کننده دارد. رهبران وشخصیت های دولتی کشورهای رهایی یافته نمی توانند تجربه تئوری وپراتیک جنبش کارگری را درساختمان سوسیالیسم درنظر نگیرند. نفوذتئوری مارکسیستی قبل ازهرچیز به ارزش عینی آن به مثابهٔ سیستم علمی نگرش هایی که نیروی تئوری وپراتیک آن درجریان تحول تاریخی به اثبات رسیده مربوط میشود. به این دلیل مارکسیسم- لنینیسم وپراتیک ساختمان سوسیالیسم درشکل بندی ایدئولوژی دموکراسی انقلابی وبطورکلی در رشدسراسراندیشهٔ اجتماعی- سیاسی در آفریقا نقش مهمی بازی میکند.

جریان اجتماعی وسیاسی ترقیخواهانه، دموکراسی انقلابی به رهبری چهره های نامداری چون **قوام نکرومه، هواری بومدین، جمال عبدالناصر، آمیلکار کابرال، آگوستینو نتو، سامورا ماشل، سکوتوره، ماریان نگوآبی، ژولیوس نیه ره ره** تاثیربسیارمحسوسی درروند اجتماعی- اقتصادی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی میگذارد.

دموکراسی انقلابی که دراین کشورها به مثابهٔ یک گرایش ایدئولوژیک وسیاسی چهره مینمایاند ازجناح چپ جنبش رهایی بخش ملی برمیخیزد وبطوراساسی منافع دهقانان طبقهٔ کارگر، خرده بورژوازی، روشنفکران رادیکال وبرخی عناصرمیهن پرست بورژوازی ملی را منعکس میسازد.

دموکراسی انقلابی چنانکه آکنون وجوددارد، یک مقولهٔ اجتماعی- سیاسی عمیقا نوین است. شکلبندی ایدئولوژی این دموکراسی وابسته به مرزبندی ایدئولوژیک نیروهای مختلف طبقاتی است که درانقلابات رهایی بخش ملی ونیزدرجریان تبدیل آن به انقلاب ضدمناسبات استثمارگرانه شرکت میکنند.

بطورکلی، ایدئولوژی دموکرات انقلابی اززمان کسب استقلال به مرحله های بعدی تحول گام نهاد. نخستین مرحله به دههٔ ۶۰ مربوط میشود. دراین دهه تئوری وپراتیک "سوسیالیسم آفریقایی" با بحران روبروشد وبه جای آن ایدئولوژی دموکرات انقلابی به عنوان پایهٔ تئوری وپراتیک فعالیت حزب ودولت که راه رشدسوسیالیستی را هدف خودتعیین نمود، انتخاب گردید. پس ازناکامی نیروهای دموکرات انقلابی **درغنا ومالی** تبلیغات امپریالیستی کوشیدسمت گیری سوسیالیستی را بی اعتبارسازد. با این همه واپس نشستن موقت انقلاب دراین دوکشورروندانقلابی را درآفریقا متوقف نساخت. نمونهٔ **غنا ومالی** نشان دادکه نبرددرراه نیل به هدف های تعیین شده طولانی ودشوار است.

دومین مرحله درمرزدهه های ۶۰ و ۷۰ شروع شدواکنون ادامه دارد. شاخص این مرحله تحول سریع ترقیخواهانه درایدئولوژی وتعدددولتهایی است که رهبران آن به ضرورت انتخاب راه رشدسوسیالیستی آگاهی می یابند. دراین مرحله بین ایدئولوژی دموکرات انقلابی وسوسیالیسم علمی نزدیکی بوجودمی آید. چنانکه دربرخی کشورها، مارکسیسم- لنینیسم بطوررسمی پایهٔ ایدئولوژیک حزب ودولت اعلام گردید. جمهوری توده ای **آنگولا**، جمهوری توده ای **بنین**، جمهوری توده ای **کنگو**، جمهوری توده ای **موزامبیک** و **اتیوپی** سوسیالیستی درشماراین کشورها قراردارند.

منطق تحول نشان میدهدکه مبارزه برای آزادی اجتماعی که درشرایط تحکیم اتحادنیروهای دموکرات انقلابی با سوسیالیسم جهانی وجنبش کارگری انجام میگیردبه بنیادی شدن برنامه های ایدئولوژیک وسیاسی دموکراسی انقلابی سرعت می بخشد. با وجوداین، فعالیت عملی (پراتیک) کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی نشان میدهدکه مبارزه برای رهایی ازپیشداوریهای خرده بورژوائی وناسیونالیستی روند پیچیده، متضادوپرپیچ وخم است. تجربه پیوندفشردهٔ بین آهنگ ها وتعمیق دگرگونیهای انقلابی وکاربایهٔ ایدئولوژیک احزاب حاکم را تاییدمیکند. بنا به قاعدهٔ کلی، مواضع ایدئولوژیک آنها با برنامه های اجتماعی- اقتصادی مشخص که هدف آن رسیدن به استقلال واقعی است پیوند نزدیک دارد. بلوغ ایدئولوژیک وسیاسی هستهٔ رهبری احزاب دموکرات انقلابی حاکم یکی ازمعیارها وعوامل اساسی سمت گیری سوسیالیستی است.

ساختارهای کهنهٔ اقتصادی وساختارهای ریشه دار روابط طایفه ای وقبیله ای وروابط دیرپای آیین های سنتی مانع ازشکل بندی پرولتاریای جدیدووجدان یا بینش طبقاتی وی است.

ازآنجاکه اجرای وظایف عمومی دموکراتیک ملی در دستورروزقراردارد واین مساله بیش ازهمه موردتوجه مردم است، دربرخی رهبران دموکرات- انقلابی این تصورات واهی بوجودآمده است که به یک "وحدت ملی" قطعی دست یافته اند وگویا درجامعهٔ آفریقایی طبقات وجودنداردوبراین اساس همگونی اجتماعی وحتی خصلت اصالتاً سوسیالیستی درآن فرمانرواست. رشدناکافی روابط اجتماعی وطبقاتی عامل دیگری است که باعث میشودآنها بین وظایف عمومی دموکراتیک وسوسیالیستی تفاوت قایل نباشند. برخی رهبران تاآنجا پیش میروندکه مرحلهٔ کنونی انقلاب دموکراتیک ملی را سوسیالیستی اعلام میدارند. این امربدان علت است که شعارهای سوسیالیستی دربین توده های زحمتکش ازجاذبهٔ عظیمی برخورداراست ووسیلهٔ مهمی برای بسیج نیروهاست.

دریافتهای دموکراتهای انقلابی که پیوسته درتغییروتحول است، سیستم منجمدی را تشکیل نمیدهد. این دریافتها درجریان رشدخوددمبدم دقیق میشوند.

بطورکلی، تحول ایدئولوژیک وسیاسی دموکراسی انقلابی بنا برگرایش های زیر مشخص میشود:

نخست، این که نمایندگان ترقیخواه دموکراسی انقلابی همواره نسبت به ضرورت تغییربنیادی جامعه براساس اصول سوسیالیسم علمی آگاهی روشنتری پیدا میکنند. دراساس، دموکراسی انقلابی راه تحول اجتماعی یعنی راه سمت گیری سوسیالیستی را انتخاب میکند. اکنون مساله عبارت ازاین است که با توجه به شرایط تاریخی ملی وشرایط اجتماعی و اقتصادی مشخص چه راه ها واسلوبهایی برای تغییرجامعه مناسب است.

دوم اینکه دربطن جنبش دموکرات- انقلابی گرایشی وجودداردکه نمایندگان آن (بنا برعقایدخرده بورژوایی، مذهبی آمیخته به رنگ ناسیونالیسم وسایرمفاهیم ادراکی و یا تحت تاثیرنفوذ امپریالیسم وسایرعوامل) ازتوجه و نزدیکی به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی وتجربهٔ جهانی ساختمان سوسیالیسم میپرهیزند. تغییرات اجتماعی- اقتصادی به دست این بخش ازدموکراسی انقلابی ازچارچوب مناسبات خرده بورژوایی فراترنمیرود.

سوم اینکه بی ثباتی برخی رهبران دموکراسی انقلابی موجب درغلتیدن آنها به راست وقرارگرفتن درمواضع ناسیونالیستی وحتی شووینیستی میگردد. دراین صورت تغییر سیاسی مهمی دررفتاردموکراتهای انقلابی بروز میکندکه دیگر بیانگرمنافع بخش وسیع خرده بورژوازی رادیکال وتوده های زحمتکش نخواهدبود. این چرخش خدمتگزارتحکیم مواضع دشمنان دگرگونیهای انقلابی ودرنهایت بازگشت به سرمایه داری است. طبیعی است که این گرایش ها میتوانندرویهم انجام گیرندوبه موازات هم عمل نمایند. انحرافات دیگر ایدئولوژیک نیزامکان پذیراست.

* * * * * *

رهایی ازآراء وعقایدکهنه وباروکردن وجدان دموکرات- انقلابی پیشرودرتوده ها وظیفهٔ مبرم کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی است. لنین دراین باره تاکید میکند: **"همهٔ کشورها با دوره ای سروکارداشته اندکه درآن جنبش کارگری وسوسیالیسم جداازیکدیگربودندوهر یک به راه خودمیرفتند، ودرتمام کشورها این جدایی علت ضعف سوسیالیسم وجنبش کارگری بوده است. درتمام کشورها، تنها درآمیختن سوسیالیسم وجنبش کارگری شالودهٔ استواری برای هردوآنها بوده است. البته درهرکشوراین درآمیختن محصول تاریخ بوده است وبنا برراههای تازه، طبق شرایط زمانی ومکانی عملی شده است" (ولنین، آثار، پاریس- مسکو، ج۴، صفحهٔ ۳۸۳).**

همانطورکه تجربه نشان میدهد، درکشورهایی که راه رشد غیرسرمایه داری رادنبال میکنندودرآنها احزاب کمونیست وجودندارد، رونددرآمیختن سوسیالیسم علمی و جنبش کارگری دردومرحله انجام میگیرد.

درمرحلهٔ نخست، زحمتکشان اندیشه های سوسیالیسم علمی را بطوراساسی ازفعالیت های احزاب دموکرات- انقلابی که دراین یاآن مقیاس اصول مارکسیسم- لنینیسم رابه کارمیگیرند، جذب میکنند. این مرحله دربرخی کشورها پیوسته جریان می یابد.

درمرحلهٔ دوم، دموکرات های انقلابی به مواضع طبقهٔ کارگربیش ازپیش نزدیک میشوندواندیشه های سوسیالیسم علمی را میپذیرند. این امرناشی ازنزدیکی عالی ایدئولوژی دموکرات- انقلابی به اصول برنامهٔ احزاب کارگری است. درآخرین تحلیل، دراین مرحله حزب دموکرات- انقلابی درمواضع مارکسیسم- لنینیسم قرارمیگیردوبه حزب پیشاهنگ طبقهٔ کارگرودهقانان زحمتکش تبدیل میشود. به عبارت دیگرحزب طبقهٔ کارگربه معنای اخص کلمه بوجود میآید. بدیهی است که پیش بینی همهٔ شقوق ممکن دشوار است.

کمونیست ها درمبارزه برای انجام دگرگونیهای ترقیخواهانه وتامین رشدمعقولانهٔ اقتصادملی واصلاح دولت دموکرات- انقلابی درمقیاس وسیعی مواضع دموکراتهای انقلابی را تقویت میکنندوباآنها همگام وهم رای اند.

بنا به قاعدهٔ کلی، فلسفه واعتقادات مذهبی دموکرات های انقلابی به هیچوجه مانع همیاری آنها باکمونیستها در مبارزه مشترک علیه امپریالیستها ونژادپرستان نیست. پی ریزی احزاب، دموکرات- انقلابی پیشاهنگ باالهام از ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی یک رویدادمهم تاریخی درزندگی سیاسی واجتماعی کشورهایی چون **آنگولا، بنین، کنگو موزامبیک** وغیره بوده است.

روندشکل بندی احزاب پیشاهنگ وتثبیت ساختارهای سازمانی شان درکشورهای مختلف به مراحل گوناگون رشد مربوط میشودبااین یاآن دشواریها یا تضادها روبروست. ازاین رو، تجدیدنظردرترکیب اجتماعی احزاب دموکرات- انقلابی حاکم خط مشترک رفتاردموکرات های انقلابی رادرزمینهٔ شکل بندی این احزاب تشکیل میدهد. جلب نمایندگان طبقهٔ کارگر، دهقانان وروشنفکران انقلابی درصدربرنامهٔ سربازگیری این احزاب قراردارد. قبول مارکسیسم- لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری پایهٔ ایدئولوژیک این احزاب وسانترالیسم دموکراتیک اساس رفتارآنهاست. سازمان این احزاب برپایهٔ اصل منطقه ای تولیدشالوده ریزی شده است. پذیرش اعضای جدید فردی انجام میگیرد. حزب ازدرخواست کنندگان عضویت می طلبدکه برنامه وهدف های حزب رابپذیرندوبرای تحقق آن مبارزه کنند، انضباط انقلابی را رعایت نمایند، آگاهی خودرا به سطح عالی برسانندومنافع جامعه را به منافع فردی ترجیح دهند. دربرخی احزاب نسبت به مسئولان برخاسته از میان کارگران ودهقانان وروشنفکران توقعات جدی ویژه ای فرمول بندی شده که براساس آن کسب سهام موسسات عضویت درشوراهای اداری شرکت های خصوصی، گرفتن بیش ازیک حقوق واستفاده ازدرآمدهای مستغلات برای شان ممنوع است.

این کنش ها به احزاب حاکم خصلت طبقاتی روشن تری میبخشدوبه وحدت ایدئولوژیک هستهٔ رهبری کمک میکندو زمینهٔ تحکیم وتقویت مواضع جناح چپ مارکسیستی دموکراسی انقلابی را امکان پذیرمیسازد.

رهبران این قبیل احزاب به این نتیجه رسیده اندکه برای تبدیل واقعی احزاب مذکوربه نیروی رهبری جامعه نیاز به یک حزب دموکرات- انقلابی پیشاهنگ طرازنوین باالهام ازبرنامهٔ مارکسیستی- لنینیستی است.

احزاب پیشاهنگ درحال تکوین بنا برهدف های درازمدت، برنامه ها، اصول وپایه های ایدئولوژیک خود بیش ازپیش به احزاب مارکسیستی- لنینیستی نزدیک می شوند. درعین حال، ترکیب اجتماعی این احزاب به نحوی است که آنها اصولا به مثابهٔ احزاب روشنفکران انقلابی جلوه میکنند. سنت گرایی، خیالپردازیهای ریشه دارقبیله ای وخرده بورژوامآبانه درمحفل های کارگری ودهقانی ونیز درمقیاس وسیعی بین روشنفکران مانع ازتبدیل شدن این احزاب به یک نیروی واقعا انقلابی وپرولتری است. برخی رهبران این جنبش به ضرورت کاررشدایدئولوژیک وسیاسی میان اعضاء درمرحلهٔ کنونی برای فعال نمودن وآگاه تر کردن شان پی میبرند. درعین حال این خطردرکمین است که دربرخوردبا توده های وسیع زحمتکش عناصرسیاست سکتاریستی بروزنمایدوبین پیشاهنگ وپایهٔ اجتماعی گسیختگی بوجودآید. این احزاب مستعدندکه ایدئولوژی سوسیالیسم علمی را به قشرهای غیرپرولتری بیاموزند، میل خودبخودی این قشرها رابه عدالت اجتماعی با سوسیالیسم علمی درآمیزندوشعورسیاسی را راهنمای فعالیت عملی انقلابی قرار دهند.

دراین شرایط، دموکرات های انقلابی روی ایجادسلول های تعمیم یافتهٔ پایه که شالوده هرسازمان سیاسی است پافشاری میکنند. این سلول ها به علت پیوندشان با توده های وسیع زحمتکش برای تحقق وظایف وهدفهای حزب بسیارمستعدند. با این همه، نقش سلول های پایه واعضای آن هنوزناکافی است.

صفحهٔ ۵

هوشنگ پورکریم

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران از آغاز تا کنون

(۱۷)



وضعیت زحمتکشان روستائی و جنبش های اجتماعی ایران در عهد حکومت خلفا

گفته شد که حکام و عمال خلفای بنی‌امیه، در کلیه قلمرو خلافت، مبلغان و داعیان پیرو بنی‌عباس را با خشونت مورد تعقیب و آزار قرار می‌دادند و در آن میان داعیانی نظیر **"خداش"** را، که در پوشش تبلیغات عباسی به اشاعهٔ عقاید اجتماعی مزدکی می‌پرداختند، بیرحمانه مجازات می‌کردند. با این حال، جنبشی که از آستانهٔ قرن دوم هجری تحت لوای عباسیان در ایران آغاز شده بود، به علت نارضائی تودهٔ مردم از سنگینی باج و خراج‌ها و مشقات بیگاری و مظالم دیگر حکام و عمال اموی، فروکش نمی‌کرد. مخصوصا که مبلغان پیرو بنی‌عباس، ضمن دعوت مردم به مبارزه علیه بنی‌امیه، به آنان وعده می‌دادند که در صورت انتقال خلافت به عباسیان از مقدار خراج خواهند کاست، بیگاری را موقوف خواهند کرد و همهٔ اقوام قلمرو خلافت را در امور حکومتی شرکت خواهند داد. با این تبلیغات، انواع ناراضیان و در درجه اول روستائیان به جان آمده از باج و خراج و بیگاری به عباسیان می‌گرویدند. تبلیغات بنی‌عباس در خراسان، که نفوذ بنی‌امیه در آنجا نسبت به بقیه قلمرو خلافت ضعیف بود، بیشتر موثر واقع می‌شد. تا این که در اواخر خلافت **"مروان"**، وقتی که **"نصر بن سیار"** حاکم خراسان و ماوراء النهر بود، رهبری پیروان بنی‌عباس در خراسان به **"ابومسلم خراسانی"** تفویض شد.

در رمضان ۱۲۹ هجری، که ابومسلم با این سمت از جانب پیشوای عباسیان به خراسان وارد شد، سی سال کمتر داشت ولی در عین جوانی و شجاعت، مدبر و با کفایت بود. او، در تعقیب سیاست عباسیان، همهٔ انواع ناراضیان را به اتحاد و همکاری با خود فراخواند و به قول مولف ناشناختهٔ **"تاریخ سیستان"**، **"از هر لونی مردمان"** به دور او جمع شدند (۱) و توانست مبارزهٔ عباسیان را علیه بنی‌امیه، که تا آن وقت مخفی بود، آشکار و به قوت بسیج کند. در اردوی او، رعایای زارع، بردگان، خرده مالکان و حتی ملاکان میانه حالی که **"دهقانان"** نامیده می‌شدند و نیز پیشه وران شهری شرکت داشتند. شیعیان، خوارج، مزدکیان و پیروان برخی مذاهب و فرقه‌های دیگر هم به او پیوستند. **"نصر بن سیار"** که وخامت اوضاع را پیش بینی می‌کرد، به منظور جلب قوای کمکی مکرر را به مروان خلیفه نامه می‌نوشت. او در یکی از نخستین نامه‌های خود راجع به ابومسلم اشعاری نیز به این مضمون نوشت:

"... از میان خاکسترها جرقهٔ آتشی
می‌بینم و زود باشد که شعله‌ای داشته باشد
... اگر این آتش را خاموش نکنید،
جنگی سخت از آن پدید آید ..." (۲)

ولی **"مروان"**، که خود در حال جنگ با خوارج بود، نمی‌توانست به **"نصر بن سیار"** کمکی بفرستد. در عین حال، "نصر" خود نیز در مناقشات با قبایل **"یمانی"** و **"نزاری"** مقیم خراسان با جنگ های مکرر درگیر بود و نیروی او در چنین جنگ‌هایی، که گویا تدبیر و تحریک ابومسلم در آنها دخالت داشت، به تحلیل رفت. سرانجام، بنا به قول **"مسعودی"**:

"کار ابومسلم قوت گرفت و بر بیشتر
خراسان تسلط یافت. کار نصر بن سیار از
نرسیدن کمک سستی گرفت و از خراسان
برون شد و سوی ری رفت و در ساوه، ما بین
ری و همدان، فرود آمد و همانجا از غصه
بمرد. نصر وقتی ما بین ری و خراسان
بود نامه‌ای به مروان نوشت و بدو خبر
داد که از خراسان برون شده است و
حوادث خراسان بزرگ می‌شود تا همه جا
را بگیرد و ضمن نامهٔ خود اشعاری نوشت
که مضمون آن چنین است: "کارها و خبر-
هایی که پوشیده می‌داریم چون گاوی است
که به سلاخ نزدیکش کنند، یا چون دختری
که کسانش او را دوشیزه پندارند و نه
ماهه آبستن است. ما آن را رفو می‌زدیم
اما دریده شد و دریدگی وسعت گرفت چون
جامه‌ای که کهنگی بر آن چیره شود و صنعتگر
مدبر را خسته کند" (۳).

چیزی نگذشت که دامنهٔ پیروزی‌های ابومسلم وسعت گرفت. تا این که در سال ۱۳۲ هجری نیروهای منسوب به ابومسلم و بنی‌عباس در نبردی تعیین کننده و نهایی لشکر مروان خلیفه را شکست دادند. خلیفه خود به مصر گریخت و خلافت از بنی‌امیه به سردودمان خلفای بنی‌عباس انتقال یافت که **"ابوالعباس السفاح"** نامیده می‌شد.

ولی نتایج این تبدیل خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس موجب آن تغییراتی نشد که ابومسلم و یاران نزدیک او و توده‌های محروم شهر و ده انتظار داشتند. مخصوصا، پشت کردن عباسیان به وعدهٔ تقلیل خراج و لغو بیگاری، روابط ابومسلم را با خلافت عباسی تیره کرد. در عین حال، او هنوز از آنان مایوس نشده بود. در صورتی که تودهٔ مردم، غالبا مایوس از خلافت بنی‌عباس، سر به شورش بر می‌داشتند. چنانکه هنوز یک سال از استقرار این خلافت نگذشته بود که مردم بخارا، این بار در لوای مذهب شیعه، طغیان کردند. در **"تاریخ بخارا"** راجع به پیشوای این جنبش **"شریک بن شیخ المهری"** آمده است:

"... مردی مبارز بود و مذهب شیعه
داشتی و مردمان را دعوت کردی به
خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی
رضی‌الله عنه و گفتی ما از رنج مروانیان
اکنون خلاصی یافتیم، ما را رنج آل
عباس نمی‌باید. فرزندان پیغمبر باید
که خلیفهٔ پیغامبر بود. خلقی عظیم به
وی گرد آمدند ..." (۴)

ولی ابومسلم، که هنوز به خلافت بنی عباس امیدوار بود، به جای حمایت از این جنبش، به طرفداری عباسیان شتافت و جنبش مردم در بخارا را سرکوب کرد. یعنی در عین حال موقعیت خلافت بنی عباس را علیه خود قوت بخشید. سرانجام، منصور دومین خلیفهٔ عباسی، او را در مقر خلافت به خدعه کشت. وقتی نوکران خلیفه به دستورش نخستین ضربتها را بر ابومسلم وارد می‌آوردند، او به خلیفه گفت:

"... "ای امیر مؤمنان مرا برای
دشمن خود زنده نگهدار." گفت: "اگر
تورا زنده نگهدارم خدا مرا زنده نگذارد،
کدام دشمن بزرگتر از تو دارم؟" ..." (۵).

با شایع شدن خبر قتل ابومسلم در ایران، مردم مخصوصا در خراسان و سیستان و چند منطقهٔ دیگر برانگیخته شدند. این قتل خدعه آمیز و فجیع به نوبهٔ خود انگیزهٔ طغیانهائی شد که زمینهٔ اصلی آنها بالقوه در جامعهٔ روستائی ایران وجود داشت. یکی از معروفترین این طغیانها به **"سینباد"** منسوب است و چنانکه **"سیاستنامه"** نقل میکند:

"... در سال ۱۳۷ از هجرت محمد صلی‌الله
علیه و سلم، رئیسی بود در شهر نشاپور
گبر. نام او سینباد و با ابومسلم حق
صحبت و خدمت قدیم داشت و ابومسلم او را
برکشیده بود و به درجهٔ سپاهسالاری
رسانیده. پس از قتل ابومسلم خروج کرد
و از نشاپور با لشکری به ری آمد و گبران
ری و طبرستان را بخواند و دانست که
مردمان کوهستان و عراق از در می نیم
درم رافضی و مزدکی‌اند. خواست که دعوت
آشکارا کند. اول عبد حنفی را که از قبل
منصور عامل ری بود بکشت و خزینه‌ها
که ابومسلم به ری نهاده بود برداشت.
و چون حال او قوی گشت طلب خون
ابومسلم کرد ..." (۶)

به قول همان کتاب "سینباد" به منظور آنکه رافضیان (=شیعیان) و هم خرمه دینان (= مزدکیان) را با پیروان زرتشتی خود همراه کند، شایع کرده بود که ابومسلم قبل از آنکه کشته شود، به محض آنکه فهمید منصور قصد قتل او را دارد، با استعانت از خداوند به کبوتر سفیدی تبدیل شد (۷) و خود را از مقر خلافت نجات داد و:

"اکنون در حصاری است از مس کرده
و با مهدی و مزدک نشسته و اینک هر سه
بیرون می‌آیند، مقدمهٔ ابومسلم خواهد
بودن و مزدک وزیر است. و کس و نامهٔ
ابومسلم به من آمد ... و چون رافضیان
نام مهدی شنیدند و مزدکیان نام مزدک،
از رافضیان و خرمه دینان خلقی بسیار
بر وی گرد آمدند. پس کار او بزرگ شد و
به جایی رسید که از سوار و پیاده که با او
بود بیش از صد هزار مرد بود ..." (۸).

در نخستین جنگهائی که بین **"سینباد"** و لشکریان عباسی روی داد، فتح با **"سینباد"** بود. ولی سرانجام خلیفه عباسی لشکری عظیم برای جنگ با او به فرماندهی **"جهور عجلی"** سازمان داد تا این جنبش را سرکوب کرد و:

"... چون جهور سینباد را بکشت در ری
شد و هر چه از گبران یافت همه را بکشت
و خانه‌های ایشان غارت کرد و زن و زادهٔ
ایشان به بردگی برد و به بندگی میداشت". (۹)

گذشته از شورش **"سینباد"** در سال ۱۵۰ هجری (۷۴۷ میلادی) شورش روستایی بزرگی به پیشوایی **"استادسیس"** در خراسان اتفاق افتاد و در همان حال در سیستان نیز شورشی به وقوع پیوست که **"تاریخ سیستان"** پیشوای آن را مردی به نام **"محمد بن شداد"** ذکر کرده است. بنا به قول مولف ناشناختهٔ این کتاب، **"آذرویه المجوسی"** و **"مرزبان المجوسی"** هم **"با گروهی بزرگ"** به **"محمد بن شداد"** پیوستند و **"چون قوی شد قصد سیستان کرد ..." (۱۰).**

جنبش روستائی دیگری هم موسوم به **"سرخجامگان"** یا **"سرخ علمان"** در سال ۱۶۲ هجری در گرگان روی داد که مولف **"اخبار الطوال"** در مورد آن به اختصار نوشته است:

"... در سال ۱۶۲، طایفهٔ محمره (سرخ
جامگان) در گرگان خروج کردند. عمر بن
العلاء به سوی آنها شتافت و آنان را
پراکنده ساخت ... (۱۱).

مقارن جنبش **"سرخجامگان"**، نهضت روستائی دیگری به نام **"اسپیدجامکیه"** یا **"سپیدجامگان"** به رهبری **"هاشم بن حکیم"** معروف به **"مقنع"** بوقوع پیوست که به صورت جنبش عمومی بزرگی بخارا، مرو، ماوراء النهر و بخش عمده‌ای از آسیای میانه را در برگرفت. مولف **"تاریخ بخارا"** از پیشوای این جنبش به نام **"مقنع علیه اللعنه"** یاد میکند و فصلی از کتاب خود را تحت عنوان **"ذکر خروج مقنع و اتباع او از سفیدجامگان"** به آن اختصاص میدهد. او از جمله در ذکر یکی از پیروان **"مقنع"** به نام **"عبدالله"** مینویسد:

"... عبدالله از جیحون بگذشت و به
نخشب و به کش آمد و هر جای خلق را دعوت
کردی به دین مقنع علیه اللعنه و خلق
بسیار را از راه ببرد و اندر کش و روستای
کش بیشتر بود ند و نخستین دیهی که
به دین مقنع در آمدند و دین اظهار
کردند، دیهی بود در کش نام آن دیهه
سوبخ و مهتر ایشان عمر سوبخی بود.
ایشان خروج کردند و امیر ایشان مردی بود
از عرب پارسا، وی را بکشتند. و اندر سغد
اغلب دیهی ها به دین مقنع در آمدند.
و از دیهی‌های بخارا بسیار کافر شدند و
کفر آشکارا کردند و این فتنه عظیم شد و
بلا بر مسلمانان سخت شد ..." (۱۲).

یادداشت‌ها:

ادامه دارد ...

۱- "تاریخ سیستان"، تصحیح ملک الشعراء بهار، از انتشارات کتابخانهٔ زوار، تهران، ۱۳۱۴، صفحهٔ ۱۳۴.
۲- ابولحسن ... مسعودی: "مروج الذهب و معادن الجوهر"، تالیف به عربی در سال ۳۳۶ هجری ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۴۴.
۳- همان منبع، ص ۲۴۷.
۴- ابوبکر ... نرشخی (متولد ۲۸۶ هجری): "تاریخ بخارا" ترجمهٔ ابونصر ... قباوی، تلخیص محمد بن ... عمر، تصحیح مدرس رضوی، از انتشارات کتابفروشی سنائی، تهران ۱۳۱۷، صفحات ۷۳ و ۷۴
۵- "مروج الذهب ..."، صفحهٔ ۲۹۵
۶- خواجه نظام الملک: "سیر الملوک" (سیاستنامه) به اهتمام هیوبرت دارک، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۵۵، صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰
۷- واقعیت این است که پس از مرگ ابومسلم، خاطرهٔ او در اذهان عامیانهٔ مردم محروم و ناکام با هاله‌ای از آرزوهای انسانی به صورت افسانه‌ها از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت و بعدا مضمون اصلی "مسلم نامه"ها شد.
۸- "سیر الملوک" (سیاستنامه)، صفحهٔ ۲۸۰
۹- همان منبع، صفحهٔ ۲۸۱
۱۰- "تاریخ سیستان" صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳
۱۱- ابوحنیفه ... دینوری: "اخبار الطوال"، ترجمهٔ صادق نشاءت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، صفحه ۴۰۳
۱۲- "تاریخ بخارا"، صفحهٔ ۷۹

گواهی چشم و گوش

از زندان می‌گوید:

"پس از هفده روز شکنجه، حالتی به من دست داد. صداهایی می‌شنیدم. گویی که نزدیکترین دوستانم را پشت در سلول آورده‌اند و هرچه را که از من می‌دانند، یا من از او می‌دانم، یک یک می‌گوید و نشانی می‌دهد. همان صدای آشنا، همان واژه‌ها و اصطلاحاتی که او به کار می‌برد، همان جاها که با یکدیگر تماس می‌گرفتیم. ولی، عجب آن که شکنجه دهنده و اقرارگیرنده هیچ دم نمی‌زد. گویی نبود. و این صداها یکباره قطع می‌شد. بار دیگر در راهرو بند همهمه و رفت و آمد عادی در می‌گرفت. و من گویی از خواب ناتمامی پریده گیج و منگ بودم. خسته و درهم شکسته، خودم را از پشت در سلول به کنجی می‌انداختم. به خودم می‌گفتم:

"دیگر تمام شد. آنها همه چیز را می‌دانند. انکار من چه فایده‌ای دارد؟"

ولی انگار کسی در ذهنم به من نهیب می‌زد:

"هیچ می‌فهمی چه می‌گویی؟ دیوانه شده‌ای..."

و چه دلهره‌ای، وقتی که برای اول بار شخص احتمال دیوانه بودن درباره خودمی‌دهد!

دلهره‌های دیگری هم بود. ما، به قرینه‌های بسیار امین و دار و دسته‌اش را خائن به سوسیالیسم می‌دانستیم. همین هم انگیزه مبارزه پنهانی ما بود و یقین داشتیم که این مبارزه نمی‌تواند مورد تایید نیروهای پیشرو نباشد. اما ساعت پنج و نیم بعد از ظهر که گفتار رادیوی اتحاد شوروی را به زبان دری می‌شنیدیم، می‌دیدیم که پیروزیهای حکومت خلقی افغانستان را برمی‌شمارد و خرابکاران ضد انقلابی را، که گویا ما هم از آن جمله بودیم، می‌کوبد. و قلبمان فشرده می‌شد. این همه، شاید موبه مو همان بود که تبلیغات امین به خورد مردم جهان می‌داد. زندانبانهامان که بارها قضاوت ما را درباره امین و دستگاهش شنیده بودند، با شتاب می‌آمدند و پیش ما سینه سپر می‌کردند:

"می‌بینید، احمق های بدبخت! تاییدمان می‌کنند. شما دیگر چه میگوئید؟"

و چه میتوانستیم بگوییم؟ جز آنکه هشیار و بردبار بمانیم و در کار دیگران دخالت نمی‌کنند. درباره حکومت‌های مستقری هم که، با وجود روابط رسمی و دوستدار، زرگانی میدانند ضد مردمی و سرسپرده دشمن‌اند، تا زمانی که نیروی کارآمد انقلابی از داخل سربرنیارد و توده‌ها به آن نپیوندند به دشمنی نظر نمی‌دهند و بیهوده درگیر نمی‌شوند. گره کار هر ملتی را خود آن ملت باید باز کند.

اما این گفته‌ها پیش کسانی که گوش و چشمشان را غرض بسته است جز دلخوشکنک بیمزه‌ای نمیتوانست باشد."

چه دشوار است از خود سخن گفتن و خود را به نمایش گذاشتن! دوستان جوانم، چنان که زود پی می‌برم، به هر بهانه‌ای رشته سخن را به زمینه کلی کار جوانان در آن روزهای وحشت می‌کشانند و از شیوه‌هایی که در مبارزه با دستگاه امین به کار میرفته است یاد می‌کنند. سنگینی بار فعالیت بر دوش نوجوانان دبیرستانها بود. کار ارتباط را زنان بر عهده داشتند که در چادری خود آزادانه رفت و آمد می‌کردند. چه بسیار مردمان ساده که بی‌چندان پرس و جو، همینقدر به اعتبار خویشاوندی دور با یکی از رزمندگان جوان چندتنی را در خانه خود پناه می‌دادند، و چه بسیار کودک و پیرزن که بی‌آنکه خود بدانند پیغامهای رمز را از این گوشه شهر به گوشه دیگر می‌رساندند. زندگی مخفی بیشتر به صورت یک خانواده کامل بود: یک خانه اجاره‌ای، یک زن و یک مرد با یک پیرزن که مادر این یا آن خوانده می‌شد. و رفت و آمد عادی، با بسته نان و میوه و سبزی. و گاه نیز، یک بچه چندماهه در بغل مادر یا مادربزرگ.

آنچه من از این دو جوان می‌شنوم، در فاصله سه تا چهار و نیم بعد از ظهر در محل سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان از زبان دبیر آن، برهان غیاثی، شرح و بسط بیشتری می‌یابد.

برهان را من چند روز پیش در اجتماع پلی تکنیک کابل دیده‌ام. میانه بالاست و لاغر، در حدود سی، با چهره‌ای روشن و خوش ترکیب، بینی راسته چانه باریک، موها پرشکنج، با تارهای سفیدی که از هم اکنون به فراوانی در آن دیده می‌شود. پیراهن سفید آستین کوتاه، شلوار بلند کار کرده، یک ساعت مچی.

در اطاق بزرگ ساده‌ای که پنجره‌هایش به باغچه باز می‌شود و با میزها و صندلی ها، و قفسه‌هایش بیشتر محل کار است تا پذیرایی، چند قدمی به پیشواز می‌آید. برخوردی رسمی، شاید هم خشک. دو جوان دیگر از کادرهای بالای سازمان در آنجا هستند و اعلامیه یا گزارشی تدوین می‌کنند. کار گویا به همواری پیش نمی‌رود. در حالی که ما در دو سوی میز نشسته‌ایم و برهان درگیر و دار آغاز سخن به رسمی‌ترین شکل آن است می‌آیند و چیزی می‌پرسند و جواب می‌گیرند، و این کار یک دو بار تکرار می‌شود. سرانجام — شاید به یک اشاره — اتاق را ترک می‌کنند و برهان فرصت می‌یابد تا با زبانی که به شیرینی می‌گیرد رشته بریده سخن را درباره جوانان عزیز افغان و مبارزاتشان به هم گره بزند.

کار به دوازده سیزده سال پیش برمی‌گردد. اتحادیه‌های دانشجویان و دانش آموزان در سالهای ۴۵ و ۴۶ تشکیل شد، و از پیوند این اتحادیه‌ها بود که در سال ۱۳۵۴ سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان پدید آمد.

سازمان، با فعالیت گسترده خود و نفوذی که در میان جوانان به دست آورد، بسیار زود به صورت اهرم عمده‌ای در جنبش دموکراتیک خلق افغانستان درآمد. سازمان همچنین با تلاش صادقانه خود توانست از اعتماد بزرگ حزب برخوردار شود، تا جایی که در برخی موارد ارتباط میان اعضای رهبری داخلی حزب به وسیله جوانانی صورت می‌گرفت که هنوز عضو حزب نبودند.

در آستانه انقلاب ثور، وقتی که شاخه‌های پرچم و خلق بار دیگر به هم پیوستند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان وحدت خود را بازیافت، جوانان خلقی و پرچمی — که غالبا هم در یک دبیرستان یا یک دانشکده بودند — با هم درآمیختند. به خانه‌های هم رفتند و، ضمن کار، در همه احوال زندگی و حلقه آشنایان یکدیگر مطلع شدند. یک هفته پس از پیروزی ثور هم پرسشنامه‌های مفصلی پخش و به دست افراد دادند تا مشخصات دقیق خود را در آن بنویسند و این تدبیری بود تا امین و دار و دسته‌اش فعالان ما را بشناسند و یک یک نشان کنند.

چند ماهی پس از آن، هنگامی که رهبران پرچمی به بهانه‌های مختلف از مسئولیت ها برکنار و روانه تبعید شدند امین فرصت را مغتنم شمرد و با جلب موافقت تره‌کی دست به تصفیه وسیعی در حزب و در سازمان جوانان زد. از این راه، فعالان بسیاری به تهمت آنکه اشرافزاده یا از خانواده‌های ضد انقلابی هستند کنار زده شدند. گفتنی آن که هیئت نمایندگی جوانان افغانستان در فستیوال هاوانا درست در بحبوحه جشن ها تلگرام برکناری از سمت های خویش را دریافت کردند.

به تدریج که برهان در گفتار خود پیش می‌رود، با پرسش‌هایی که گاه به گاه می‌کنم و با آشنایی‌هایی که به برکت دانسته‌های این چند روزه‌ام از زیر و بم حوادث و قهرمانان مثبت و منفی آن می‌دهم، گویی یخی که در آغاز بوده است آب می‌شود: تصور دردسر بی‌حاصل یک دیدار تشریفاتی از میان می‌رود. آنچه اکنون می‌بینم، شگفتگی است و شور و صمیمیت

"در زمان امین، نام سازمان ما به "سازمان خلقی جوانان افغانستان" بدل شد و امین، که میخواست آن را به تمامی در چنگ خود داشته باشد، پسرش عبدالرحمن را معاون دبیر و در حقیقت همه کاره سازمان کرد.

امین، با همه نیرو و امکانات مخرب خود کوشید تا جوانان را به بیراهه هرزگی، خبرچینی و جاسوسی، زورگویی و مقام پرستی بیندازد. در خانه‌ها یا در کاباره‌های اختصاصی دختران و پسران به آهنگ جاز آمریکایی به رقص و میخواری میپرداختند. اعضای کمیسیون روابط بین المللی سازمان خلقی جوانان که با خارجی ها در تماس بودند، در گردش ها و بازدیدها و در کار گرفتن و دادن هدیه‌ها، به قاچاق ارز و سنگ های قیمتی و مخدرات کشانده می‌شدند. فضای آلوده‌ای که بر سازمان حکمفرما شده بود دستی روحیه جوانان را در پی داشت و در میان مردم ضربه بزرگی به شهرت انقلابی سازمان وارد کرد. انقلاب از این راه هم بدنام می‌شد. دیگر تحمل جایز نبود. مبارزه مخفی شکل گرفت. در شرایطی بسیار پرخطر. زیرا دشمن مشخصات یکایک ما را در اختیار داشت. جوانان خلقی که در این مدت با ما دمخور شده بودند دوستان و خویشاوندان ما را می‌شناختند و به آسانی می‌توانستند حدس بزنند که ما احتمالا کجا و نزد چه کسانی مخفی خواهیم شد. به همین سبب ما تلفات بسیاری از زندانی و کشته دادیم. تنها شماره شهیدان جوانی که تاکنون به نام و نشان شناخته شده‌اند از شصت تن در می‌گذرد، و از آن جمله، یک عضو رهبری سازمان.

جوانان در کار تدارک ششم جدی و در خود این قیام سهم بزرگی داشتند. آنها، با ایجاد شبکه مطمئن ارتباطات و مخفیگاهها، شرایطی فراهم آوردند که برخی از رهبران حزب توانستند به کشور بازگردند. از آن جمله، عبدالوکیل — برادر خانم ثریا — که اکنون وزیر دارایی است.

در ششم جدی و روزهای پس از آن، جوانان مسلح دوشادوش برادران ارشد خود نقاط مهم شهر را به تصرف درآوردند و مقاومت های موضعی را از سر راه قیام برداشتند."

برق غروری در چشمان برهان می‌درخشد. با لبخندی خویشتن دار، یک دم خاموش می‌ماند. و اینک با لحنی شمرده و جدی به تشریح ارگانها و مسئولیت ها در سازمان می‌پردازد.

پس از پیروزی ششم جدی، بزرگترین وظیفه ما تامین وحدت مجدد تشکیلات بود. هیئت اجرائی سازمان از سوی دبیرخانه کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان منصوب شد و آغاز به کار کرد. دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان جوانان با یک دبیر اول و چهار دبیر تشکیل شد. تاکنون در شانزده ولایت از بیست و شش ولایت افغانستان کمیته‌های ولایتی و شهری و غیر آن بوجود آمده است و ما سرگرم گسترش این کمیته‌ها در دیگر جاها هستیم.

هفته آینده در کابل سمینار دبیران کمیته‌های ولایات و معاونان شان برگزار می‌شود. برنامه کار این سمینار تدوین طرح اساسنامه سازمان است برای تقدیم به کنفرانس سراسری که تا سه ماه دیگر تشکیل خواهد شد. همچنین در آینده نزدیک ما اقدام به صدور کارت عضویت خواهیم کرد".

می‌پرسم: "به منظور تصفیه؟"

می‌گوید: "بله. با آنچه در زمان امین بر سازمان گذشت، چاره‌ای نیست."

و با آرامشی جدی به سخن ادامه میدهد:

"تاکنون، کمیسیون آموزش سیاسی و توده‌ای برنامه کار خود را در میان جوانان تنظیم کرده است. این یکی از فوری ترین وظایف سازمان ماست. اگر در چند ماهه گذشته دشمن توانست بخشی از جوانان را فریب دهد و آنها را وادار به تظاهرات ضد دولتی کند، باید نتیجه گرفت که کار تبلیغاتی و تربیت تئوریکی می‌لنگیده است و باید هرچه زودتر به آن پرداخت. از این که بگذریم، فعالیت سازمان جوانان شامل بخش های هنری، ورزش، تبلیغات شفاهی، چاپ و پخش پوستر و اوراق تبلیغاتی و غیره می‌باشد. جلسات بحث و سخنرانی هم مرتبا داریم."

وقت می‌گذرد. یک دو بار جوانی می‌آید و آهسته چیزی در گوش برهان زمزمه می‌کند و جواب می‌گیرد. می‌ترسم ادامه گفت و گوی ما تشویشی هرچند کوچک در کار این کندوی فعال جوانان پدید آورد. با سپاسگزاری برمی‌خیزم. میزبانم نیز برخاسته است. حس می‌کنم که اکنون خود را به تمامی نزدیک می‌داند. به گرمی دست مرا می‌فشارد و برای سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران پیام دوستی می‌فرستد و مانند دیگر دوستان افغانی مرا واسطه قرار می‌دهد تا بگویم که هر قدر که بتوان مطبوعات و کتاب و رساله سیاسی برایشان فرستاده شود. می‌گوید: "سخت احتیاج داریم" و یک یک نام می‌برد.

افسوس! این قفل دهمنی که به کام دشمنان بر دروازه خانه برادرزده‌اند، وقت آن نیست که باز شود؟

ساعت پنج بعد از ظهر.

با جمعی از شاعران و نویسندگان افغانی در اداره رادیو تلویزیون ملاقات دارم.

اتاقی در طبقه دوم، بی هیچ زیب و زیور. میزی تقریبا سرتاسری و ده دوازده صندلی. همین. و البته دیوارهای سفید. می‌نشینم. دوستان می‌آیند. ابتدا پنج شش تن. و به تدریج چنان است که اطاق پر می‌شود و از گوشه و کنار صندلی می‌آورند. پس از خوشامدها، از من خواسته می‌شود که درباره کانون نویسندگان و داستان تشکیل "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" برایشان بگویم. پیداست که خبر دارند و شرح و تفصیل می‌خواهند. تا جایی که تنگی وقت اجازه می‌دهد، می‌گویم. و می‌گویم که انقلاب در پویایی خود خواه ناخواه خط جدا کننده‌ای میان اهل قلم ایران پدید آورد. گذشته از اختلاف در خاستگاه طبقاتی اندیشه و مرام، آنان که از انقلاب یله گردی ذهن فردگرا خود را می‌خواهند ناچار می‌بایست رو در روی کسانی قرار گیرند که انقلاب را از دیدگاه استقلال کشورها یی زحمتکشان و محرومان می‌بینند. و چنین بود که در درون کانون ائتلاف ناهمگنی از همه افراد و گروه‌هایی به وجود آمد که در دشمنی با انقلاب اسلامی مستضعفان و جه اشتراکی میان خود می‌یافتند و به همین سبب — و البته به بهانه های دیگر نیز — ما را می‌کوبیدند. تا کار به اخراج ما چند تن کسرایی و سایه و تنکابنی و برومند و خود من از کانون انجامید...

****

چهارشنبه یازدهم تیر.

دیشب، شش ساعتی خواب آسوده. غلت و واغلتی کوتاه، و برمی‌خیزم، به یک جست. هنوز چیزی از چابکی کودکی در این پیرمرد هست. به شستشوی صبحانه می‌پردازم، و ریشی که می‌تراشم. چاشت امروزم همان است که هر روز بود: شیر و چای سبز و نان و پنیر. سپاس.

جامه‌دانم آماده است. پس از یک هفته گردش و دیدار و گفت و گو امروز کابل و دوستان مهربان افغانی‌ام را ترک می‌کنم. به اتفاق مهماندارم، جوان عزیز و کارآمد، راهی فرودگاه می‌شوم. در دو سوی جاده، همان تلاش آهسته و رفت و آمد آرام مردم و چارپا. و آفتاب که از میان درختان نیزه می‌کشد، و دهقانان که گندمزار خود را درو می‌کنند. منظره‌ای رنگارنگ و آرمیده.

به فرودگاه می‌رسیم. هنوز ساعتی تا پرواز مانده

⬅

آزادی

پل الوار

بردفترچه‌های مدرسه‌ام
برنیمکت وبردرختها
برماسه‌ها وروی برف
نام‌تورا می‌نویسم

برهمهٔ صفحات خوانده‌شده
برهمهٔ صفحات سفیدمانده
سنگ خون کاغذ یاخاکستر
نام‌تورا می‌نویسم

برتصویرهای زراندود
برسلاح‌های جنگاوران
برتاج پادشاهان
نام‌تورا می‌نویسم

برجنگل وبیابان
برآشیانه‌های لای بوته‌های طاووسی
برپژواک کودکی من
نام‌تورا می‌نویسم

برشگرفی های شب
برنان سفیدروزها
برفصل های نامزدگشته
نام‌تورا می‌نویسم

برهمهٔ لته‌های لاجوردی‌ام
بربرکهٔ کپک زدهٔ خورشید
بردریاچهٔ ماه‌زنده
نام‌تورا می‌نویسم

برکشتزارها برافق
بربالهای پرندگان
وبرآسیای سایه‌ها
نام‌تورا می‌نویسم

برهرنفس هوای سپیده‌دم
بردریا برکشتی‌ها
برکوه‌شوریده‌سر
نام‌تورا می‌نویسم

برخزهٔ ابرها
برعرق تندباد طوفان
بربارانِ انبوه‌وبیمزه
نام‌تورا می‌نویسم

برشکل های برق افشان
برناقوسهای رنگها
برحقیقت جسمانی
نام‌تورا می‌نویسم

برکوره‌راههای خفته‌خیز
برجاده‌های گسترده
برمیدانهایی که‌سرریز می‌کنند
نام‌تورا می‌نویسم

برچراغی که‌روشن می‌شود
برچراغی که می‌میرد
برخانه‌های به‌هم‌پیوسته‌ام
نام‌تورا می‌نویسم

برمیوهٔ دونیم‌شدهٔ
آئینه واطاق من
برتختخواب من صدف میان تهی
نام‌تورا می‌نویسم

برسگ پرخورومهربانم
برگوشهای راست ایستاده‌اش
برپنجه‌های چلفتی اش
نام‌تورا می‌نویسم

برآستانهٔ درم
برهرچه‌دردم‌دست
برموج‌آتش خجسته
نام‌تورا می‌نویسم

برهرتن تفویض شده
برپیشانی دوستانم
برهردستی که‌پیش‌آورده‌شود
نام‌تورا می‌نویسم

برشیشهٔ غافلگیری ها
برلب های بادقت
لبی بالاتر از خموشی
نام‌تورا می‌نویسم

برپناهگاههای ویران شده‌ام
برفانوس های فروریخته‌ام
بردیوارهای بی‌حوصلگی‌ام
نام‌تورا می‌نویسم

برغیبت خالی از آرزو
برتنهایی برهنه
برپله‌های مرگ
نام‌تورا می‌نویسم

برتندرستی بازآمده
برخطراز میان رفته
برامید بی‌یاد
نام‌تورا می‌نویسم

وبا قدرت یک واژه
زندگی از نو آغاز می‌کنم
من برآن زاده‌شدم که‌بشناسمت
برای آن که نامت ببرم
آزادی

مائوئیسم ...

کارگری وکمونیستی بود دست یابد، یا یک "انترناسیونال" مائوئیستی از احزاب وگروهک های مائوئیستی تشکیل دهد. سوای این، ترکیب سازمان های مائوئیستی اوباش گری وافراطی‌گری اعضاء آنها، این سازمان ها را درنزد زحمتکشان بی‌اعتبار کرده است.

– سازمان های مائوئیستی می‌کوشند بطور مکانیکی تاکتیک ها، اشکال و روش های کار احزاب کمونیست کشورهای مختلف را برای افزایش اعتبارخود، تقلید کنند.

– بررسی انجام شده نشان می‌دهدکه قوی‌ترین گروه‌های مائوئیستی دراروپا وجوددارد. مائوئیستها همچنین دربرمه، مالزی، کامبوچیا، تایلند واندونزی و چندکشوردیگر، که‌جامعهٔ مهاجران چینی درآنها وجوددارد، مواضع قدرتمندی دارند.

– جنبش مائوئیستی درخارج ازجمهوری خلق چین همانندمائوئیسم درخودچین، دستخوش یک بحران عمیق ودائمی است. یکی ازتجلیات این بحران کاهش اعضاء سازمان های مائوئیستی است.

این روند، بویژه، درنتیجه مشی مائوئیستی که جمهوری خلق چین رابه امپریالیست ها نزدیک کرده، وانتقال آن به مواضع ضدکمونیستی امپریالیسم، تشدید شده است. این رونددر عین حال که به پیدایش تناقضاتی دردرون رهبری مائوئیستی انجامید (مثلا، اختلافات میان لین پیائو ومائوتسه دون)، بربرخی از رهبران سازمانهای مائوئیستی درخارج ازچین نیزتاثیر منفی گذاشته است.

بدین ترتیب نزدیکی رهبران پکن با رژیم فاشیستی شیلی وپشتیبانی آنها از آن، موجب بروز اختلاف نظرهای جدی میان حزب کمونیست چین ورهبری حزب کمونیست (مارکسیست – لنینیست) شیلی (هوادار مائوئیسم) شد. یکی دیگر ازعلل بحران جنبش مائوئیستی درسطح جهانی، ازآنجا است که رهبران بخش قابل توجهی ازسازمان های مائوئیستی پیوندنزدیکی با "باندچهارنفری" به رهبری بیوهٔ مائو داشته اند. وازهمین رورهبران این گروهک های مائوئیستی مخالفت خودرا با رهبری جدیدچین اعلام کرده اند. دراین رابطه جالب است بدانیم، ۴۰ سازمان از ۹۰ سازمان مائوئیستی درسطح جهان، پیام تبریک به مناسبت انتخاب هواکوفنگ به سمت صدرحزب کمونیست چین، نفرستادند. این نشان می‌دهدکه این سازمان های مائوئیستی با رهبری جدیدچین موافق نیستند.

برخی از سازمانهای مائوئیستی در کشورهای سرمایه‌داری حتی به مخالفت با مائو برخاسته اند. همچنانکه نشریهٔ مائوئیستهای ایتالیا فاش کرده است، جلسه‌ای دررم باشرکت نمایندگان گروه‌های مائوئیستی ایتالیا، برزیل، شیلی، آرژانتین، یونان، جمهوری فدرال آلمان واسپانیا تشکیل شد دراین جلسه برخی ازفرمولبندی‌های سیاست مائوئیستی جمهوری خلق چین مورد انتقاد قرارگرفت بویژه تز همبستگی با جهان دوم (۳).

وقتیکه انزوای فرقه‌ای، ضعف کلی و نفوذ اندک سازمانهای مائوئیستی را درخارج ازچین درنظربگیریم، به علل تلاش رهبران پکن ونمایندگان آنها برای برقراری تماس با عناصر معینی از رهبری احزاب کمونیست ایتالیا واسپانیا جهت سوق دادن آنها به سمت ناسیونالیسم وحتی شوروی‌ستیزی، پی‌می‌بریم. مطبوعات مائوئیستی علاقهٔ فراوانی به کمونیسم اروپایی نشان می‌دهندوتز "استقلال" احزاب کمونیست اروپای غربی ازحزب کمونیست اتحادشوروی را با جاروجنجال مطرح می‌کنند. درآینده، رهبران پکن به کوشش‌های خودبرای گسترش فعالیت گروهک‌های مائوئیستی درخارج ازچین، ادامه خواهندداد، اما، ازطرف دیگر، تناقضات میان رهبری حزب کمونیست چین، واین سازمان ها واحزاب، وازجمله حزب کار آلبانی، تشدیدخواهدشد.

فعالیت های تفرقه افکنانه سازمان های مائوئیستی مسلما آنها را هرچه بیشتربه مثابه هدایت کنندگان ایدئولوژی ومشی آنتی‌کمونیسم معاصر بی‌اعتبار می‌سازد.

یادداشتها:

۱– نشریه "مسایل صلح وسوسیالیسم" ۱۹۶۴، شماره ۱۲، صفحهٔ ۵۱

۲– ژن مین ژیبائو، ۲۵ ۱۱۰x ۱۹۶۴۰

۳–"اونیتای جدید" ۲۴سپتامبر ۱۹۷۷.

دموکراسی انقلابی...

بدون شک عقب ماندگی اجتماعی – اقتصادی وعینی، ضعف طبقهٔ کارگرنبودن مبارزان شایدوباید پرورش یافته وغیره همه جا مانع اصلی ایجاد احزاب مارکسیستی – لنینیستی واقعی است.

درکشورهایی که راه رشدغیرسرمایه‌داری را دنبال می‌کنند، صیرورت احزاب حاکم که خودرا مستعدایدئولوژی سوسیالیسم علمی می‌دانند، روندپیچیده ومتضادی است که درآن بسط وفشردگی روابط متنوع با جامعهٔ سوسیالیستی وجنبش جهانی کارگرنقش مهمی ایفاء می‌کند.

شخصیت های ملی وسیاسی که اندیشناک آموزش اندیشه‌های ترقیخواهانه به توده‌های زحمتکش اند، گاه بی‌آنکه قصدی درکارشان باشد، اسلوبی را بکارمی‌گیرندکه مبتنی بر "تطبیق" برخی اصول تئوری مارکسیستی با اندیشه‌های مذهبی وناسیونالیستی جاری دراین کشورهاست.

این امرنتیجهٔ ناگزیرجو ایدئولوژیک وسیاسی فرمانروا براغلب کشورهای آفریقایی ومخصوصا کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی است. منشاء آن نفوذ عمیق ناسیونالیسم، آیین های سنتی، بقایای روابط پدرسالارانه قبیله‌ای وکاستی ونفوذ ایدئولوژی سوسیال – دموکراسی است. علل این وضع درسطوربالامشروحا تحلیل شد. علاوه براین، طبقهٔ کارگرآفریقا درمرحلهٔ کنونی رشدخود با توهمات ریشه‌دار خرده‌بورژوایی وتردیونیونی روبروست طرزتفکرهمبودی‌ویکه جنبهٔ مسلط دارد مملو از پیشداوری‌های قبیله‌ای وآیین سنتی است. این ویژگی‌ها برای طرز تفکرروستایی که بندرت ازاشکال سوسیالیسم خیالپرستانه غیرمارکسیستی فراترمی‌رود، جنبهٔ نمونه‌واردارد. بینش سوسیالیسم روستائیان شدیدا ازشیوهٔ زندگی وسطح آگاهی آنان مایه می‌گیرد. سیستم جهانی سوسیالیستی وپراتیک ساختمان سوسیالیسم دررسوخ اندیشه‌های ترقیخواهانه در وجدان زحمتکشان کشورهای رهایی‌یافته نقش مهمی ایفاء می‌کند. جذب اندیشه‌های سوسیالیستی با دریافت زحمتکشان ازمنافع طبقاتی‌شان پیوندنزدیک دارد. دگرگونی‌های اجتماعی – اقتصادی سودمندوبهبودشرایط اجتماعی ومادی زندگی زحمتکشان به تربیت ایدئولوژیک توده‌ها کمک می‌کند. سطح آگاهی توده‌های کشورهای آفریقایی دارای سمت‌گیری سوسیالیستی طی سالها رشدمستقل اعتلاء یافته است. عقایددموکراتهای انقلابی موردتاییدروزافزون بخش های وسیع‌تری ازتوده‌های مردم قرارمی‌گیرد. غالبا سطح نازل سیاسی وفرهنگی توده‌ها وهمچنین ترس برخی ازرهبران دموکراسی انقلابی ازگسترش ابتکار وفعالیت توده‌های مردم وروشنفکران انقلابی مانع مهمی دربرابر روندمشارکت توده‌های زحمتکش درتولیدوجامعه است. این عوامل نه‌تنها سدی برای اعتلای وجدان انقلابی است، بلکه باعث کندی‌نوسازی اجتماعی کشورهای موردبحث می‌شود.

ادامه دارد.

است. به اتاق انتظارراهنمایی می‌شوم. آقای محمود بریالی وچندتن دیگرآنجا هستند، به انتظارمهمانانی که می‌آیند. همچنین برای خداحافظی.

اینک وقت بدرود. روبوسی بایک یک عزیزان وآرزوی پیروزی انقلاب وشکست نزدیک امپریالیسم آمریکا.

یک ربع گذشته ازظهر، هواپیما به پرواز درمی‌آید.

بازمن وهمان راه دوروداز که درآمدن به کابل پیموده‌ام ودردل، گله ازآن که چرا به‌جای دوساعت پرواز بایدبیش ازدوشبانه روزدرراه باشم. ونیزنگرانی ازآنکه جدایی میان دوانقلاب موازی دردوکشوربرادرتاچه‌حدهردورا آسیب پذیرمی‌سازد...

پایان

صلح

صلح
جنبش گهواره
نغمهٔ لالائی
ریزش چشمهٔ شیر
به‌لب غنچهٔ تر
پرپر پروانه
جیک جیک گنجشک
تابش چشم‌شناخت
تپش خواهش گنگ
نگه‌شوق وشکیب
بوسهٔ عشق وشتاب
خندهٔ دلکش گلهای سپید
بسرزلف عروس.

جنبش گهواره
نغمهٔ لالائی ...

تهران، ۲۹ اسفند ۱۳۳۰

ه.الف.سایه

تصحیح

لطفا اشتباه چاپی شعر "چهرهٔ صلح" مندرج درشماره قبل، ستون سوم، سطرپنجم را به‌صورت زیراصلاح فرمایید.
"همچون پرنده که درپروازبه‌بالهایش اعتماددارد".

فاشیسم در شیلی...

این مفقودشدگان چه کسانی هستند؟ آیا احتمالاً کسانی هستند که به علت بحرانهای عاطفی، ناسازگاری با قوانین موجود، یا ناملایمات روانی خانوادهٔ خود را ترک میگویند تا در نقطه‌ای نامعلوم به گمنامی زندگی کنند؟ آیا کسانی هستند که جا و مکانشان مشخص نیست و گمان میرود که مرده باشند، مواردی که برای تصمیم دربارهٔ ارث و تعیین وراث تقریباً در قوانین مدنی همهٔ کشورهای جهان پیش بینی شده است؟ نه، هیچکدام از این مسائل نیستند که در بین مردم چنین ناآرامی‌هائی بوجود می‌آورند.

مفقودشدگانی که ما از آنها سخن می‌گوئیم زندانیان سیاسی هستند که دولتهای مربوطه از وجود آنان اظهار بی‌اطلاعی میکنند. این یکی از انواع شیوه‌های تروریسم است که توسط دولتها سازمان داده میشود.

از نخستین لحظات تصرف غیرقانونی قدرت در یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳، دولت نظامی پینوشه منکر وجود زندانیان سیاسی شده است، و بالاتر از این، اکثریت زندانیان سیاسی را پس از شکنجه‌های ستمگرانه به قتل رسانده است. اگر جز این است ـ چنانکه خونتای نظامی ادعا می‌کند ـ پس بر سر مدافعین قانون که هنگام اشغال کاخ موندا توسط جیره‌خواران پینوشه، همراه پرزیدنت آلنده بودند، چه آمده است؟

در مورد بعضی از آنان، نظیر **آرسنیو پوپین، دکتر کلاین**، و دیگران هنوز جواب قانع‌کننده‌ای داده نشده است. همین‌طور است در مورد دکتر **انریک پاریس** که سرانجام ربوده‌شدن او را با صدور جواز دفن تایید کرده‌اند.

پاسخ‌های منفی رژیم

رژیم غیرقانونی حاکم بر شیلی برای خود سیستم کاملی بوجود آورده است تا بتواند از دروغهائی که درباره مفقودشدگان میبافد دفاع نماید و از قبول مسئولیت آنها شانه خالی کند. اجازه بدهید به عنوان نمونه از زندانی شمارهٔ ۱۱۹ یاد کنم که به گفتهٔ آنان در برخوردهای جمهوری آرژانتین کشته شده است، برخوردهائی که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند. در سال ۱۹۷۵ من این مورد را در سنای کشور خود مطرح کردم تا به کمک آن و سایر موارد مشابه همکاری دولت‌های آرژانتین و شیلی را در زمینهٔ اقدامات سرکوبگرانه که در آن موقع تسجیل شده بود، به اثبات برسانم. بعد از کودتای آرژانتین در ۲۴ مارس ۱۹۷۶ این وضع به مراتب بدتر شده است.

دولت غیرقانونی پینوشه بارها از زیر بار مسئولیت مفقودشدگان شانه خالی کرده است. در ژوئن ۱۹۷۸ **سرگیو فرناندز**، وزیر کشور پینوشه خطاب به مردم گفت: **"دولت هیچگونه سندی دال بر توقیف شدن اشخاص به اصطلاح مفقود شده در دست ندارد، و بنابراین این ادعا را که مقامات مملکتی آنها را در مکانهای نامعلومی نگه داشته‌اند قاطعانه رد می‌کند"**. پس از کشف اجساد در **لونکن و یومبل** وزیر کشور یقیناً به خود بالیده است که او دروغ نگفته است زیرا که مفقودشدگان واقعاً هم زندانی نبوده‌اند.

اما، وزیر کشور از این هم فراتر رفت. او خلاصه‌ای از دکترین امنیت ملی به دست داد تا همهٔ جنایاتی را که **خونتا** مرتکب شده است توجیه کند: **از قتل و آدم‌ربائی گرفته تا حبس خودسرانه و شکنجه**. او در این رابطه اظهار داشت که کشور در زمان کودتای ۱۹۷۳ درگیر جنگ داخلی بود، مقاومت آشکار اولیه بعدها به صورت مبارزات غیرقانونی و پنهانی درآمد و خرابکاری های سیاسی و تروریستی ادامه یافت. بنابراین، کسانی که باید به خاطر ناراحتی‌ها و تضییقات مردم مورد سرزنش قرار گیرند دشمنان دولت هستند **"که از موضع افراطیون مارکسیست از جنگ داخلی حمایت میکنند"**.

به عقیدهٔ چنین وزیری افراد ربوده‌شده یا **"عناصر فعالی هستند که فعالیت زیرزمینی دارند یا کسانی هستند که در برخوردها کشته شده‌اند ولی چون از شناسنامهٔ جعلی استفاده میکرده‌اند تشخیص هویت آنها امکان پذیر نبوده است"**.

وزیر سخن خود را با این گفته به پایان میرساند که هیچکس حق ندارد مسئولیت ترازدی مفقودشدگان را به گردن دولت بیندازد.

مفقودشدگان لونکن

در سامبر ۱۹۷۸، یک کمیسیون خصوصی که آقای **انریک آلوارا وروتیا** نمایندهٔ اسقف سانتیاگو، و قاضی **ماکسیمو پاچکو گومز**، وزیر سابق دولت **ادواردو فری**، نیز از اعضای آن بودند توانست اتهامی را ثابت کند که مسئلهٔ اساسی، یعنی مسئلهٔ مفقودشدگان، را روشن میساخت و دروغهای سخنگوی دیکتاتوری را، که همه‌چیز را کتمان کرده بود، افشا میکرد. این کمیسیون بقایای اجساد، جمجمه‌ها، و لباسهای ده نفر را که در کوره‌های یک معدن متروکهٔ پتاس در دهکدهٔ **لونکن** کشف کرد و این کشف بلافاصله این فکر را در ذهن ها بیدار نمود که اجساد متعلق به کسانی هستند که در هفتم اکتبر ۱۹۷۳ در **ایسلا د و مایپو** به دستور **لوتارو کاسترو مندوزا** ستوان سابق و سروان فعلی، توسط گروهی از تفنگداران دستگیر شدند.

رژیم، طبق عادت همیشگی خود که حقایق را تحریف می‌کرد، به سرپوش گذاشتن روی واقعیات ادامه داد. **رنه ویدال** ژنرال ارتش و معاون وزیر خارجه، گفت: **"مطابق اسناد موجود این مسئله صرفاً یک مسئلهٔ پلیسی بوده است"**.

دستگاه قضائی که در آن موقع همهٔ اتهامات را رد می‌کرد، به درخواستهای مکرر مردم برای تحقیق مجدد در مورد قربانیانی که علت مرگ آنها تصادف ذکر شده بود وقعی نمی‌نهاد و بدین وسیله در سرپوش گذاشتن روی واقعیات با رژیم همکاری میکرد، مجبور شد تحت فشار افکار عمومی به تحقیق در این زمینه تن دهد و برای این منظور یک بازپرس ویژه تعیین نماید.

فعالیت های **آدولفو باناdos کوادرا** ، که قاضی درستکاری بود، بلافاصله وضع این دستگیرشدگان، یا به اصطلاح مفقودشدگان، را روشن ساخت.

باناdos در گزارشی که به دادگاه استیناف تسلیم کرد روشن ساخت که اجساد یافته شده در کوره‌های معدن پتاس متعلق به همان کسانی است که در **ایسلا د و مایپو** دستگیر یا ربوده شده بودند و همان موقع به قتل رسیده بودند.

قاضی نبودن جانیان، سروان **لوتارو کاسترو** و زیردستانش را در محل جنایت رد کرد. آنها ادعا کرده بودند که قربانیان هرگز در **ورزشگاه ملی** حبس نشده بودند، بلکه شبانه توسط افراد ناشناس که برای کشف انبار اسلحه به کوره‌های معدن برده شده بودند به ضرب گلوله از پا درآمدند. و روشن ساخت که در این داستان خیالی دست‌پخت نظامیان دغلکار یک جو حقیقت وجود ندارد و گرنه چطور ممکن است گلوله‌ها همهٔ زندانیان را از پا درآورند ولی حتی یک گلوله به تازی‌های شکارکنندهٔ آنها اصابت نکند.

قاضی باناdos سه مجلد کامل از اسناد و ضمائم آنها تحویل دادگاه نظامی داد زیرا که دادگاههای عادی حق ندارند به پرونده‌هائی که به نحوی از انحاء به افراد نیروهای مسلح مربوط میشوند رسیدگی کنند.

تعلیق اقدامات و تدفین پنهانی

ژنرال **انریک مورل دونوس**، قاضی دومین دادگاه نظامی سانتیاگو، اقدامات مربوط به سروان **لوتارو کاسترو** و هفت تفنگدار دیگر را که توسط **گونزالو سالازار**، دادستان نظامی، به **"استفاده از خشونت غیرضروری که به مرگ پانزده تن منجر شده است"** متهم شده بودند به حالت تعلیق درآورد. این رای قاضی مستند به فرمان شمارهٔ ۲۱۹۱ مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۷۸ بود که طی آن عفو عمومی اعلام شده بود. بدین‌سان کسانی که به دزدی و کشتار قربانیان لونکن دست زده بودند از هرگونه مسئولیت در برابر جنایات مرتکبه تبرئه شدند.

اما، این داستان وحشتناک به همینجا خاتمه نمی‌یابد. دادگاه نظامی از تحویل اجساد به خویشاوندان آنها خودداری کرد و این بهانه را آورد که هنوز تحقیقات تمام نشده است. در اوائل سپتامبر، جنبشی توده‌گیر به رهبری خویشاوندان قربانیان و با پشتیبانی کلیسا بار دیگر توجه همه را به این موضوع جلب کرد و دادگاه نظامی را مجبور نمود و از ده سپتامبر را تاریخ قطعی تحویل باقی‌ماندهٔ اجساد تعیین کند.

با این حال، این تصمیم نیز به اجرا درنیامد و **گونزالو سالازار**، دادستان نظامی، به مرکز پزشکی قانونی دستور داد باقیماندهٔ اجساد را در **ایسلا د و مایپو** در یک گور مشترک دفن کنند، به استثنای **سرگیو آندریان** و **سوریرا الیلو** که هویت او رسماً تایید شده بود. جسد **آندریان** نیز در جائی دیگر در همان قبرستان به خاک سپرده شد.

رسانه‌های گروهی در ۱۵ سپتامبر صرفاً به پخش این گزارش اکتفا کردند که بقایای اجساد قربانیان لونکن در **ایسلا د و مایپو** دفن شده است و بدینسان روی واقعیات سرپوش گذاشت. وضعیت چنان غیرعادی بود که مراسم تدفین به جای کارکنان توسط اعضای مرکز پزشکی قانونی انجام گرفت.

این طرز تدفین آنقدر تحمل‌ناپذیر بود که اسقف اعظم سانتیاگو در ۱۴ سپتامبر اعلامیه‌ای صادر کرد و طی آن اظهار داشت: **"این اقدام اهانت دیگری بر اهانتهای بیشماری که خویشاوندان قربانیان در چند سال گذشته تحمل کرده‌اند اضافه میکند"** و افزود: **"کلیسا خود نیز احساس میکند که مورد بی‌حرمتی واقع شده است و صدای خود را در اعتراض به لگدمال کردن بی‌حدوحساب مقام انسان بلند میکند"**.

در اینجا بجاست به یک مورد مهم از اعلام همبستگی نیز اشاره کنیم. وقتی اعتصاب غذا بخاطر تحویل باقی‌ماندهٔ اجساد شروع شد **لیجی استرگو**، وزیر امور جهان سوم دانمارک اعلام داشت: **"دولت ما از اعتصاب غذائی که در شیلی و در دیگر کشورها جریان دارد بطور روشن حمایت میکند و بخاطر هدفهای صحیح و شرافتمندانه‌ای که این اعتصاب دنبال میکند همبستگی خود را با آن اعلام میدارد"**.

دو هفته قبل از آن، در ۳۱ اوت، همان دادگاه نظامی تقاضای **گونزالو سالازار**، دادستان نظامی، را دایر بر آزادی هشت تفنگدار به قید ضمانت پذیرفته بود. فقط یکی از اعضای دادگاه، **سرگیو دانلوپ** علیه آن رای داده بود و به این نکته اشاره کرده بود که **"متهمین مرتکب جنایتی فوق‌العاده جدی شده‌اند"**. با این حال، مجرمین آزاد شدند و فقط ۳۰۰۰ پزو به عنوان وجه‌الضمان پرداخت نمودند. قاتلین آزاد شده عبارت بودند از: سروان **لوتارو کاسترو مندوزا** و تفنگداران او: **فلیکس ساگردو آراونا، جاستو رومو پرالتا، ژوزه بلمار سپولودا، جاکینتو تورز گونزالز، دیوید کولیکو فوانتلبا، مانوئل مونز رنکوره** و **خوزن ویلگاناوارو**.

کشفیات یومبل

مبارزهٔ خویشاوندان مفقودشدگان، پشتیبانی قاطع کلیسا، نتیجهٔ تحقیقات لونکن، و فشارهای بین المللی دادگاه عالی را مجبور ساخت درخواست **معاون اسقف** و اسقف اعظم سانتیاگو را بپذیرد و در **سانتیاگو، شیلان، رانکاگوا، کونسپسیون، و تموکو** بازپرسانی برای تحقیق دربارهٔ اتهامات مربوط به دستگیرشدگان یا مفقودشدگان تعیین کند. علاوه بر این، به هفت دادگاه استیناف دستور داده شد مقدمات کار را فراهم کنند. دادگاه عالی این تصمیم را در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۷۸ اتخاذ نمود.

ژوزه مارتینز، بازپرس منطقهٔ کونسپسیون، که رفتار نمونه‌اش نشانهٔ دوام ارزشهای اخلاقی خلق شیلی است، ثابت کرد که ۱۹ جسد پیدا شده در یک گور جمعی در گورستان دهکدهٔ **یومبل** متعلق به زندانیانی از دهکده‌های **لاجا** و **سان روزندو** هستند. مارتینز در ۲۲ نوامبر ۱۹۷۸ این خبر را به اطلاع مردم شیلی رساند.

در تاریخ دوم اکتبر، بازپرس دستور داد اجساد از خاک بیرون آورده شوند. در این نبش قبر باقیماندهٔ اجساد و تکه‌پاره‌هائی از لباسهای نوزده نفر کشف شد. این افراد در فاصلهٔ بین ۱۴ و ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۳ به دستور ستوان **آلبرتو فرناندز میچل** توسط تفنگداران **لاجا** دستگیر شده بودند. اعضای این دسته از گشتی ها نخست این توجیه را جعل کردند که زندانیان به نظامیان لوس آنجلس تحویل داده شده بودند، ولی بعد وقتی که دروغ آنان فاش شد ادعا کردند که زندانیان را به گروهی از گشتیهای نظامی موتوری تحویل داده بودند.

قاضی **مارتینز گاسنلی**، به تحقیقات خود ادامه داد ولی قبلاً اعلام کرد که برای اثبات دخالت افراد نیروی مسلح در این ماجرا، طبق مادهٔ هفتاد آئین دادرسی پرونده را به دادگاه نظامی تحویل خواهد داد. اما، **سرگیو فرناندز**، وزیر کشور، بلافاصله پس از اطلاع از تصمیم قاضی اعلامیه‌ای صادر کرد دایر بر اینکه **"همهٔ این وقایع مشمول فرمان عفو عمومی هستند"**.

ما در اینجا فقط از لونکن و یومبل سخن گفته‌ایم، ولی موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد که یا هم‌اکنون تحقیقاتی دربارهٔ آنها صورت میگیرد و یا در هاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند. موارد مورد تحقیق عبارتند از: ۳۰۰ مرده که ظاهراً در قطعهٔ ۲۹ گورستان سانتیاگو دفن شده‌اند و اجسادی که در سال ۱۹۷۶ در ساحل رودخانهٔ مایپو پیدا شده‌اند، در نزدیکی محلی است که اکنون معلوم شده در آنجا شکنجه‌گاهی وجود داشته است.

همهٔ این موارد باید کاملاً روشن گردد، مردم در جریان آنها قرار گیرند و مقصرین به سزای اعمال خود برسند.

کودکان مفقودشده

اینجا لازم است از کودکان اوروگوئه‌ای نیز یاد کنیم که در آرژانتین ربوده شدند و بعدها از **والپارزو** سر درآوردند. این دلیل دیگری است دائر بر اینکه رژیمهای مستبد آمریکای جنوبی در این جنایات با هم همکاری میکنند.

فرمان عفو عمومی

فرمان شمارهٔ ۲۱۹۱ آوریل ۱۹۷۸ در مورد عفو عمومی با سیستم قدرت مستبد و خودسرانه‌ای که وجه مشخصهٔ رژیم پینوشه است کاملاً هماهنگی دارد.

مادهٔ اول این فرمان همهٔ کسانی را که **"در وضع اضطراری فاصلهٔ بین ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ تا ۱۰ مارس ۱۹۷۸ در جنایات شرکت داشته‌اند مورد عفو قرار میدهد مشروط بر اینکه در حال محاکمه نباشند یا قبلاً محکوم نشده باشند"**.

رژیم دیکتاتور شیلی با تجاوز به تامین قضائی مردم برای طرفداران خود قانون عفو وضع میکند و میخواهد از مجازات جنایاتی که خود مرتکب شده است معاف گردد. این نوع قانونگزاری اعتباری ندارد و روزی که شیلی وضع قانونی خود را بازیابد این قوانین، ولو به عنوان امر تمام‌شده، نباید پذیرفته شوند.

ص ۸

اوپک...

بازرگانی ۲۳ کشور در راه رشد با بیش از نیمی از جمعیت جهان ۳۰% تنزل یافت.

در ۱۹۶۰ یک کشور در راه رشد میتوانست در برابر ۲۵ تن کائوچوی ناخالص ۶ تراکتور وارد کند. این رقم در ۱۹۶۵ به ۳/۵ تراکتور و در ۱۹۷۵ برای همان مقدار کائوچو به ۲ تراکتور تقلیل یافت.

نفت یکی از کالاهائی بود که فوق‌العاده ارزان بود و کلا" زیر نظارت انحصارات نفتی مخصوصا انحصارات آمریکائی قرار داشت. انحصارات از این منابع به ثمن بخس استفاده میکردند. سرانجام کشورهای عضو اوپک برای دفاع از منابع و حقوق خود تصمیم گرفتند قیمت نفت را افزایش دهند. اما این افزایش همواره محدود بوده و با قیمت‌های بازار انحصارات بسیار فاصله دارد.

مطبوعات غرب کارزار افتراآمیزی علیه اوپک و افزایش بهای نفت به راه انداخته‌اند. اما شگفت اینجاست که هیچ یک از آنها درباره شرایط بازرگانی و افزایش قیمت محصولات صنعتی مطلبی نمی‌نویسند.

قیمتهای نازل نفت به غارت بی‌رحمانه این کالای مهم و گرانبها انجامید و موجب شد که از منابع دیگر انرژی صرفنظر شود. شرکتهای نفتی فوق ملی برای خرابکاری در امر پژوهش طرحهای دیگر انرژی مبالغ هنگفتی پول خرج کردند. پس از ترقی قیمتهای نفت در ۱۹۷۳ از این رسوائیها پرده برداشته شد. چنانکه دولت آمریکا تحت تاثیر شرکتهای نفتی و تولید کنندگان اتومبیل از گسترش شبکه راه‌های آهن چشم‌پوشید تا با اجرای برنامه‌های جاده‌سازی برای اتومبیل از محل درآمدهای حاصله از مالیات بر نفت به توسعه استفاده از اتومبیل‌ها کمک کند.

مطالعات متعدد علمی حتی پیش از ترقی قیمت‌ها روشن ساخته بود که استفاده از نفت به عنوان ماده سوختی زیاده روی است. و از این رو پیدا کردن منابع دیگر انرژی فوریت دارد. انحصارات در کشورهای سرمایه‌داری با محاسبه روی نفت وارداتی کشورهای عضو اوپک که هنوز بالنسبه ارزان است سعی میکنند منابع ویژه انرژی خود را حفظ کنند. به همین منظور در فرانسه و انگلستان معادن ذغال سنگ با وجود ذخایر عظیم‌شان یکی پس از دیگری تعطیل میشوند. در ایالات متحده درصد واردات نفت از ۲۹% (در ۱۹۷۳) به ۴۵/۳% (در ۱۹۷۷) افزایش یافته بخش عظیمی از این واردات به عنوان ذخیره‌های مخازن مورد استفاده قرار می‌گیرد. اکتشاف نفت در کشورهای سرمایه‌داری مخصوصا در ایالات متحده که مطالعات متعدد وجود ذخایر قابل ملاحظه را در آنها تایید میکند، متوقف مانده است. شرکت‌های نفتی از خرید نفت ارزان اوپک نفع قابل ملاحظه‌ای می‌برند و به همین علت از سرمایه‌گذاری برای کشف نفت، ذغال و سایر کربورها در کشور خود طفره می‌روند.

برخلاف قیل وقال کارزار تبلیغاتی ضد اوپک که تورم را محصول ترقی قیمت‌های نفت وانمود می‌سازد، طبق آمار موجود و منجمله آماری که مطبوعات بورژوائی ارائه میدهند، قیمت واقعی نفت در ۱۹۷۹ خیلی پائین‌تر از ۱۹۷۵ بود و افزایش قیمت نفت نتوانسته است تقلیل ارزش دلار و بالارفتن قیمتهای محصولات صنعتی را جبران نماید.

حتی گات(۱) در گزارش سالیانه خود در ۱۹۷۹ این ادعا را که تورم نتیجه ترقی قیمتهای نفت بوده است، یک دغلی خطرناک اعلام داشت. صندوق بین‌المللی پول و سازمان اقتصادی توسعه و ترمیم به همین نتیجه رسیده‌اند.

در واقعیت، درآمدهای خیلی بالای کشورهای تولیدکننده نفت تاثیر مثبتی در بازارهای کشورهای سرمایه‌داری و سطح اشتغال داشته است، زیرا میزان تقاضای اکثریت کشورهای عضو اوپک به کالاهای سرمایه‌ای برای صنعتی شدن‌شان بطور چشمگیر بالا رفته است.

صنعتی‌شدن کشورهای در راه رشد برای کشورهای پیشرفته صنعتی نیروی بالقوه جدیدی برای فزونی تقاضاها در بازارهایشان است.

رهبران همه کشورهای سرمایه‌داری علیرغم وعده‌های پوچشان درباره مبارزه با تورم، عمدا" از سیاستی پیروی میکنند که مغایر با درآمدهای واقعی و شرایط کار و زندگی کارگران است. اقتصاد سرمایه‌داری در سطح جهانی همین نمونه را در روابط تجاری و اقتصادی خود با کشورهای در راه رشد ارائه میدارد.

درحال حاضر، تورم کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از راه کاهش ارزش دلار که به عنوان پول ذخیره مورد استفاده قرار میگیرد، صادر میشود. بدینسان کشورهای در راه رشد از ارزش واقعی منابع پولی خود و سودهای حاصله از صادراتشان که به دلار تعیین میگردد، محروم میشوند.

هیچ امکانی برای اعمال نظارت بر بازار پولی سرمایه‌داری وجود ندارد، چون بانکهای فوق ملی در خارج از نظارت دولتها عمل میکنند.

حجم بازار پولی اروپا که دلار دوسوم آن را تشکیل میدهد، در فاصله ۱۹۷۰ و پایان ۱۹۷۸ از ۱۱۰ میلیارد دلار به ۸۹۰ میلیارد دلار فزونی یافت و اکنون به هزاران میلیارد دلار نقدینه در گردش بالغ می‌گردد. این امر به کلی ثبات پولی دنیای سرمایه‌داری را با ایجاد تورم تصاعدی درهم میریزد.

مطبوعات بورژوائی با وجود این واقعیت که قسمت اعظم درآمدهای کشورهای عضو اوپک در جهت رشد به گردش درآمده و مورد استفاده قرار میگیرد و حتی بسیاری از این کشورها به نهادهای مالی سرمایه‌داری وام دارند، از کشورهای عضو اوپک میطلبند که درآمدهای خود را در جهت منافع غرب سرمایه‌داری به گردش درآورند. اما این کشورها مشروعا حق دارند بخواهند که مبالغ هنگفت سپرده شده به بانکهای فوق ملی به‌جای اینکه پشتوانه سوداگری‌های مالی و چپاول اقتصادی قرار گیرد، در جهت رشد حقیقی کشورهای در راه رشد به گردش درآید.

تا زمانی‌که بانکهای فوق ملی در غارت و استثمار آزادی عمل دارند، پیشرفت منظم اقتصاد جهانی ناممکن است. علاوه بر این، باید تاکید کرد که اکثریت شرکتهای بزرگ فوق ملی، منجمله کمپانیهای نفتی تحت نظارت بانکهای فوق ملی قرار دارند. دارائی ۵۰ بانک بلندپایه فوق ملی در ۱۹۷۱، ۶۰۳ میلیارد دلار آمریکائی و در ۱۹۷۶، ۱۴۴۸ میلیارد دلار افزایش یافت. یعنی این افزایش طی پنجسال ۸۴۵ میلیارد دلار بوده است.

بنابراین، برقراری یک سیستم پولی دموکراتیک بین‌المللی به منظور تثبیت سودهای واقعی برای کشورهای صادرکننده نفت و سایر مواد اولیه ضرورت مبرم دارد. برخی سندیکاها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری خواستار ملی شدن بانکها برای تحقق این نظارت ـ اند. این تقاضا مورد تایید همگان است.

مبارزه زحمتکشان کشورهای سرمایه ـ داری در عرصه اقتصاد ملی برای تثبیت قیمتها و مهار کردن تورم به حفظ قدرت خرید دستمزدهایشان کمک میکند. این مبارزه با مبارزه کشورهای در راه رشد منجمله کشورهای تولیدکننده نفت در راه تثبیت واقعی درآمدهایشان و پایان دادن به تورم اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که نتیجه ساخت و پاخت بانکهای فوق‌ملی و دولتهای ملی سرمایه‌داری است، پیوند نزدیک دارد.

سودهای هنگفتی که انحصارات نفتی به جیب میزنند واقعیت کاملا آشکاری است چنانکه پورسانتاژ درآمدهای کشورهای تولیدکننده نفت در قیمت نهائی نفت در اروپا تقریبا ۲۰% است. بقیه این سود خالص یا به گاوصندوق کمپانیهای نفت سرازیر میگردد یا به شکل مالیاتها توسط دولتهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بلعیده میشود. سودها و مالیاتها سهم عمده هر افزایش قیمت نفت در بازار مصرف کنندگان است.

این واقعیات برای همه سیاستمداران و آژانسهای مطبوعات که علیه کشورهای عضو اوپک کارزار تبلیغاتی به راه می‌اندازند، روشن است. چشم‌فرو‌بستن به این واقعیات شگفت‌آور نیست. زیرا این کارزار برای آن است که طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری و توده‌های کشورهای در راه رشد را در مسئله علل واقعی بحران و دلائل واقعی کم‌رشدی مداوم به اشتباه بیندازند.

کشورهای عضو اوپک به موهبت وحدت و همبستگی همه نیروهای ترقیخواه جهان موفق شده‌اند سودهای قابل ملاحظه‌ای به دست آورند. کامیابی کشورهای تولیدکننده نفت برای همه کشورهای در راه رشد نمونه آموزنده‌ای است و درستی تقاضاها و امکان دست یافتن به آنها را نشان میدهد. با این همه باید تایید نمود که مسائل مربوط به سایر محصولات طبیعی نیز مانند مسئله نفت به آسانی حل نمی‌شود. اما وجود امکانات واقعی هم هرگز منتفی نیست. بواسطه یک چنین دورنمائی است که انحصارات به وحشت افتاده و به تلاش درآمده‌اند که به هر وسیله این سودها را بی‌اثر ساخته و نگذارند که این نوع اقدامات سرمشق قرار گیرد.

واقعیت این است که تعادل نیروها در سراسر جهان مانند دوران ملی شدن نفت در ایران نیست. در آن دوران امپریالیستها به آسانی میتوانستند ساخت و پاخت کنند و با تحمیل نقشه‌های خود اوضاع و احوال را به سود خود تغییر دهند. اکنون با تحکیم و تقویت اردوگاه نیرومند سوسیالیست، جنبش جهانی طبقه کارگر و جنبش‌های رهائی ملی، که تازی دوران گذشته از امپریالیسم سلب شده است. با وجود این قدرتهای امپریالیستی هنوز نیرومندند. نیروی آنها نه تنها مبتنی بر قدرت اقتصادی آنان است بلکه به موقعیت وابستگی اقتصادی کشورهای در راه رشد به انحصارات نیز مربوط می‌شود. امپریالیسم میکوشد این وابستگی را از راه تحکیم تقسیم جدید بین‌المللی کار که در دهه گذشته تحمیل شده عمیق‌تر سازد.

تا زمانی که وابستگی کشورهای در راه رشد به کشورهای امپریالیستی ادامه دارد، هیچ تضمینی برای کامیابیهای این کشورها وجود نخواهد داشت. قدرت‌های امپریالیستی برای کسب دوباره امتیازات از دست داده به اهرمهای مالی، فنی، پولی، نظامی وغیره متوسل میشوند. آنها حتی در سالهای پس از ۱۹۷۳ موفق شدند ارزش واقعی درآمدهای نفت را پائین بیاورند. کاهش بهای نفت در عربستان سعودی در شش ماه اول سال ۱۹۸۰ طبق همین برنامه امپریالیستی بوده است. عربستان سعودی با این اقدام کشورهای تولیدکننده نفت را به نفع نفتخواران بین‌المللی سخت در منگنه قرار داد. در آینده شاهد حملات و فشارهای با زهم خشن‌تری خواهیم بود. زیرا انحصارات با ذخیره کردن فراوان نفت و گسترش دیگر منابع انرژی برای اجرای نقشه‌های خود برضد کشورهای عضو اوپک امکانات مساعدتری خواهند داشت.

برخی‌ها میپندارند که با یافتن منابع دیگر انرژی این مشکلات برطرف می‌شود. البته استفاده از منابع دیگر انرژی از اتلاف منابع نفت جلوگیری می‌کند و از نظر اقتصادی و محیط زیست هم سودمند است. لکن با وجود انحصارات همه چیز تحت تاثیر فعالیت بی‌بند و بار و سودجویانه اقتصادی آنها قرار دارد. بحران مواد اولیه منجمله نفت، بیکاری، هرج و مرج در قیمتها از عوارض ناگزیر جهان سرمایه ـ داری است.

وانگهی تا زمانی که نفت ارزانتر از منابع دیگر انرژی است انحصارات بدون توجه به نامعقولانه بودن اتلاف این ماده گرانبها ترجیح میدهند از آن برای پر کردن گاوصندوقهای خود استفاده کنند. انحصارات درصورت دست یافتن به منابع تازه انرژی از آن به عنوان وسیله فشار بر کشورهای تولیدکننده نفت استفاده خواهند کرد نه اینکه به اتکاء آن مسائل و مشکلات را حل کنند و یا به حفظ منابع نفت بپردازند.

تنها همبستگی و وحدت زحمتکشان و سازمانهای پیشرو آنها در کشورهای پیشرفته و در راه رشد میتوانند رشد مناسب و مستقلی برای همه این کشورها فراهم آورد. همیاری برپایه برابری و سودهای متقابل یگانه وسیله مطمئن برای کشور ـ های در راه رشد در پایان دادن به استثمار منابع گرانبهای آنان و کوتاه کردن دست انحصارات در تحمیل قیمتهای ارزان به مواد اولیه آنهاست.

کشورهای در راه رشد تنها با پی‌ریزی استراتژی رشد مستقل مبتنی بر صنعتی شدن دور از هر نوع مشارکت در تقسیم کار بین‌المللی شرکتهای بزرگ فوق‌ملی و با جلوگیری از ورود کالاهای بنجل و بی‌مصرف کشورهای پیشرفته سرمایه داری و در پیش گرفتن رشد مستقل بر اساس نیاز ـ های واقعی مردم و استفاده معقولانه از منابع زیرزمینی میتوانند به وابستگی ـ های دیرین خود به اقتصاد مخرب اردوگاه سرمایه‌داری پایان دهند و اساس محکمی برای رشد متقابل شان بوجود آورند. مبارزه در راه استقرار نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ضامن مطمئنی برای زحمت ـ کشان همه کشورها در مقابله با تورم و سوداگریهای خودخواهانه شرکتهای بزرگ فوق ملی است. در پرتو این مبارزه میتوان دست انحصارات امپریالیستی را از غارت منابع ملی، منجمله نفت کوتاه کرد.

کنفرانس اخیر کشورهای عضو اوپک در وین یک بار دیگر ضرورت همبستگی انقلابی و ضد امپریالیستی خلق‌های این کشورها را در مبارزه جدی و قاطعانه با دسایس انحصارات نفتخوار بین‌المللی نشان داد. انحصارات هم به کمک ستون پنجم خود در اوپک و هم به یاری اهرمهای متفاوت اقتصادی مانع از افزایش واقعی درآمدهای نفت میشوند.

از این رو، تنها جبهه متحد خلقها و کشورهای نو استقلال می‌توانند با تحمیل نظم نوین اقتصادی به دنیای سرمایه‌داری به غارت منابع ملی و شگردهای سوداگرانه انحصارات امپریالیستی پایان دهد.

هفته‌نامه اتحاد مردم
صاحب امتیاز: محمود اعتمادزاده
(م. ا. به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
آدرس: خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

بازگشائی مدارس

ضدانقلاب با توسل به برخی دستاویزها که متاسفانه نتیجهٔ تصمیمات ناسنجیده و شتابزده است، آیندهٔ مبهمی را در برابر تودهٔ دانش‌آموز ترسیم کرده و والدینشان را از "سرنوشت غم‌انگیز فرزندانشان" می‌ترساند.

بازگشایی فوری دانشگاه‌ها با تدوین برنامه‌های انقلابی جدید که به یاری مشارکت دانشجویان و استادان مومن به انقلاب در مقیاس وسیعی از تشویش و اضطراب خانواده‌ها، خیل عظیم دیپلمه‌های پشت کنکور و دانش‌آموزان خواهد کاست و مجال نخواهد داد که ضدانقلاب در لباس دلسوزی‌های موذیانه از نیروهای جوان در راه مقاصد خود سوء استفاده کند.

متاسفانه برخی تصمیم‌گیری‌ها که به نیت خیر انجام می‌گیرد، به علت چشم فروبستن به همهٔ ابعاد عینی و ذهنی آن از کارآیی لازم برای جلب نیروها برخوردار نیست و لذا نتایج نامطلوب و زیانباری به بار می‌آورد.

مثلا اخراج عده زیادی از دبیران و آموزگاران مومن به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران که از سابقهٔ خوب و حیثیت و اعتبار فوق‌العاده در میان مردم و خانواده‌ها برخوردارند، از جمله محمل‌هایی است که ضدانقلاب از آن بهره‌برداری‌های فراوان می‌کند.

تردیدی نیست که جمهوری اسلامی ایران برای ادامهٔ مبارزهٔ قاطع با امپریالیسم و قطع نفوذ کامل پیوندهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی آن به انقلاب فرهنگی بنیادی نیاز دارد. اما این انقلاب مانند براندازی حاکمیت سیاسی، نظامی وابسته به امپریالیسم با یک ضربه انجام نمی‌گیرد، بلکه در مسیر روند نوسازی اجتماعی پا به پای تثبیت و تعمیق انقلاب تسجیل و تکمیل می‌شود.

پاکسازی کامل نهادهای آموزشی و فرهنگی از عناصر ساواکی، ضدانقلاب نیاز مبرم انقلاب است و این نباید بهانه‌ای برای اجرای سیاست فرقه‌گرایانه باشد که نهایتا به تضعیف بافت نیروهای وفادار به انقلاب خدمت می‌کند.

خوشبختانه مسئولان امر در برابر برخی تصمیمات شتابزده به موقع انعطاف انقلابی نشان داده، هرنوع بهانه‌جویی ضدانقلاب را مسدود ساخته‌اند و این می‌تواند طلیعهٔ خوشایندی برای حل مشکلاتی باشد که این جا و آنجا در مدارس ابتدایی و متوسطه و دانشگاه‌ها بروز کرده است.

اکنون توده‌های میلیونی دانش‌آموز، دانشجو، معلم و استاد در برابر آزمایش خطیر تاریخی قرار گرفته‌اند و باید مانند طبقهٔ کارگر ایران علی‌رغم مشکلات بجا و نابجا نیروی خود را علیه امپریالیسم و عوامل آن بسیج کنند و امکان ندهند که ضدانقلاب به بهانهٔ برخی دشواری‌ها که در مسیر انقلاب حل شدنی است از نیروی آنان برای کوبیدن جمهوری اسلامی ایران و جلوگیری از تداوم انقلاب سوء استفاده کنند.

فاشیسم در شیلی ...

همانطورکه قوانین خصوصی اجازه نمی‌دهند متجاوزان به حقوق افراد از مجازات معاف شوند قوانین عمومی نیز به هیچکس اجازه نمی‌دهند بر اساس فرمان عفو کسانی که خود جنایتکارند از کیفر اعمال خود در امان باشند.

پیشنهادات

در پایان از کمیسیون تحقیق در جنایات خونتای نظامی شیلی تقاضا دارم پیشنهادات زیر را، که از جنبه‌های تئوریک شروع شده و به جنبه‌های عملی ختم میشود، به سازمان ملل متحد ارائه دهد:

۱– سازمان ملل باید اعلامیه‌ای صادر کند دایر بر این که "ربوده شدن زندانیان سیاسی، که توسط چند رژیم آمریکای لاتین و از جمله رژیم آگوستینو پینوشه در شیلی انجام گرفته است ناقض قوانین بین‌المللی و مغایر با هدفهای سازمان است".

۲– سازمان ملل باید یک موافقتنامهٔ بین‌المللی تنظیم کند که در آن خصلت جنایتکارانهٔ مسئولین آدم‌ربایی را توضیح دهد و برای اینگونه اعمال مغایر با حقوق بشر مجازاتی تعیین کند.

این مجازات باید علاوه بر عاملین مستقیم، تحریک‌کنندگان، همدستان و دستیاران آنها را نیز در برگیرد. جنایات نباید مشمول مرور زمان قرار گیرند و اعلام عفو عمومی در این مورد باید ممنوع اعلام گردد.

تسلیت

ضایعهٔ درگذشت پدر نویسندهٔ گرامی آقای دکتر اصغرالهی عضو شورای نویسندگان و هنرمندان ایران را به ایشان و خانوادهٔ محترمشان صمیمانه تسلیت میگوئیم و خود را در غم ایشان شریک میدانیم.

شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

مائوئیسم ...

حزب کمونیست آرژانتین موضع رهبر پکن را در جنبش جهانی کمونیستی محکوم کرد. حزب کارگر گواتمالا نیز پشتیبانی کامل خود را از حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام کرد. به علاوه، در بررسی‌ها و اسناد پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست کلمبیا (۱۹۶۴) نظریات ضدمارکسیستی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین مورد انتقاد قرار گرفت (۱)

"نه مقالهٔ" رهبری حزب کمونیست چین، اظهاریه‌ها و بیانیه‌های اعتراض‌آمیز بسیاری از احزاب کمونیست را به دنبال داشت. در پایان سال ۱۹۶۳، بیانیه‌ای که موضع رهبری چین را محکوم میکرد بوسیلهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شیلی انتشار یافت. یا مثلا، لوئیس کوروالان در مقالهٔ مفصلی که برای نشریهٔ صلح و سوسیالیسم نوشت، نظریات ایدئولوژیک و سیاسی رهبری مائوئیستی را در جنبش جهانی کمونیستی مورد انتقاد قرار داد. موارد مشابهی را که در رابطه با موضع حزب کمونیست کلمبیا و مکزیک در رابطه با کوشش ناموفق مائوئیست‌ها برای جلب پشتیبانی احزاب کمونیست آمریکای لاتین و تحریک آنها علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌یابیم.

مائوئیستها در شیلی "حزب کمونیست مارکسیست – لنینیست شیلی" را تاسیس کردند، که اعضاء آن را عمدتا افراد اخراجی از حزب کمونیست تشکیل می‌دادند. این حزب نشریه‌ای به نام "اصول مارکسیسم–لنینیسم" منتشر کرد. این نشریه که بر پشتیبانی بیدریغ خود از اندیشه‌های مائوتسه‌دون تاکید می‌کرد، انباشته از اتهامات بی‌پایه و جعلیاتی بر علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، و سایر احزاب کمونیست آمریکای لاتین را به مبارزه علیه "رویزیونیسم" فرا می‌خواند.

رهبری چین کوشش فراوانی به کار می‌برد تا این گروه‌های تفرقه‌افکن را به مثابه احزاب کمونیست زنده، و پیشاهنگ زحمتکشان این کشورها وانمود کند.

در آستانهٔ پایان سال ۱۹۶۵، گروهک های مائوئیستی در اکوادور، پرو، برزیل، جمهوری دومینیکن و سایر کشورهای آمریکای لاتین تشکیل شدند. سیاست مائوئیستها در آمریکای لاتین با تشکیل کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست آمریکای لاتین در هاوانا (نوامبر ۱۹۶۴) دستخوش شکست جدی شد. در این کنفرانس تاکید شد که "وحدت ضامن عمدهٔ پیروزی کمونیستهای آمریکای لاتین در مبارزه علیه امپریالیسم است". کنفرانس تمام احزاب را به مبارزه در راه وحدت، اجتناب از هرگونه اقدامی که به تفرقه بیانجامد، یا مانع بحث خلاق شود، یا موانعی در راه کوشش های احزاب کمونیست جهت تاسیس جبههٔ متحد زحمتکشان فراهم آورد، فراخواند. کنفرانس قاطعانه "هرگونه فعالیت فراکسیونی" را محکوم کرد.

کنفرانس هاوانا یک کوشش جدی برای عادی کردن مناسبات میان احزاب کمونیست و نتیجتا پایان بخشیدن به اقدامات تفرقه‌افکنانه مائوئیستها بود. از طرف کنفرانس کمیسیونی مرکب از نه نفر از رهبران احزاب کمونیست آمریکای لاتین مامور شدند تا با کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین برای پایان بخشیدن به جدایی و اختلافات ملاقات کنند.

رهبری مائوئیستی پکن این کوشش نمایندگان احزاب کمونیست آمریکای لاتین را رد کرد. درحالیکه این کنفرانس با تفاهم و پشتیبانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی روبرو شد، مائوتسه‌دون اعلام داشت که نمی‌تواند با مصوبات این کنفرانس و از جمله موارد زیر موافق

اگرچه ظاهرا عجیب است، اما در برخی کشورها، از جمله در هند، چندین سازمان و گروهک مائوئیستی به موازات هم وجود دارند. یکی از آنها هوادار رهبری کنونی چین است، حال آنکه دیگری هوادار لین بیائو است. مبارزهٔ شدیدی میان این دو سازمان وجود دارد.

اختلافات درونی، گروهک های مائوئیستی را به سوی تلاشی و چندپارگی می‌کشانند. این اختلافات را غالبا خود رهبری پکن دامن می‌زند. یکی از روش هایی که اغلب به کار می‌رود کنار گذاشتن رهبرانی است که کارآیی خود را برای برآورده ساختن اهداف و مقاصد پکن از دست داده‌اند. در این مورد می‌توان به تجربه حزب کمونیست برمه در سالهای ۱۹۷۰–۱۹۷۱ اشاره کرد.

سرمایهٔ انحصاری، نه تنها با فعالیت سازمانهای مائوئیستی با تساهل برخورد می‌کند، بلکه آشکارا یا پنهان، از آنها حمایت می‌کند، زیرا فعالیت این سازمان ها عمدتا علیه جنبش بین‌المللی کارگری و کمونیستی است.

درجهٔ معینی از هماهنگی میان رهبران پکن و سازمانها و گروهک های مائوئیستی در خارج از چین وجود دارد. مفاهیم، تئوری‌ها و نظریات اساسی مائوئیستی بوسیله مائوئیستها در جمهوری خلق چین تدوین می‌شود. لبهٔ تیز این دروغها و اتهامات متوجه اتحاد شوروی، حزب کمونیست آن و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست است. گروهک های مائوئیستی این جعلیات را رواج می‌دهند. آنها می‌کوشند اذهان زحمتکشان کشورهای مختلف را با سم جعلیات ضدشوروی و ضدکمونیستی آغشته کنند. از طرف دیگر، نشریات مائوئیستی در چین و خارج از چین ارزیابی‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی در باره نقش جمهوری خلق چین و حزب کمونیست چین در دوران معاصر انتشار می‌دهند.

درعمل، به نظر می‌آید میان نشریات مائوئیستی پکن و گروهک های مائوئیستی خارج از چین از لحاظ جعل اتهامات و دروغ پراکنی رقابت سختی جریان دارد. تمام نشریات مائوئیستی، چه آنها که در خود چین و چه آنها که در خارج از چین منتشر می‌شوند، انباشته از هیستری لجام گسیختهٔ ضدشوروی، ضدسوسیالیستی و ضدکمونیستی هستند.

برخی از سازمانها و احزاب مائوئیستی کنگره‌هایی برگزار کرده‌اند که به یک گردهمایی ضدشوروی تبدیل شده، و در آنها نمایندگان جمهوری خلق چین و سایر کشورها شرکت کرده‌اند. سوای اینها تبلیغات مائوئیستی شدیدی در بین گروه‌ها و هیئت های نمایندگی که از جمهوری خلق چین بازدید می‌کنند، صورت می‌گیرد.

از تمام آنچه گفتیم، میتوان نتیجه‌گیری‌های زیر را درباره فعالیت تفرقه‌افکنانه مائوئیسم در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی ارائه کرد:

– تاسیس سازمان های مائوئیستی خارج از جمهوری خلق چین، اگرچه این سازمان ها از لحاظ نفرات قوی نیستند، اما به هرحال موفقیتی برای رهبران پکن به شمار می‌آید. آنها از این راه واحدهای اطلاعاتی در یک سلسله از کشورهای جهان ایجاد کرده‌اند و از طریق آنها علیه نیروهای مترقی جهان خرابکاری می‌کنند.

– نفوذ احزاب و سازمانهای مائوئیستی در کشورهای مختلف جهان هنوز ضعیف است. می‌توان گفت نزدیک به ۱۵ سازمان، از مجموع ۹۰ سازمان مائوئیستی به مثابه عاملی در حیات اجتماعی–سیاسی کشورهای مربوطه مطرح هستند.

– رهبری چین نتوانسته به هدف استراتژیک خود که تسلط بر جنبش جهانی باشد: محکوم کردن فعالیت فراکسیونی،

قطع کمک و پشتیبانی از افرادی که از حزب کمونیست اخراج شده‌اند. اینها همان کسانی بودند که رهبری چین آنها را به عنوان "ضدامپریالیست و انقلابی" (۲) معرفی می‌کرد. کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین از "حق" خود مبنی بر سازماندهی احزاب جدید دفاع کرد.

رهبران پکن با رد کامل پیشنهادهای کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای آمریکای لاتین بار دیگر ماهیت تفرقه‌افکنانه و خرابکارانه خود را به نمایش گذاشتند. احزاب کمونیست آمریکای لاتین دریافتند که تمام اصطلاحات و مقولات مارکسیستی–لنینیستی که رهبران پکن از آنها دم می‌زنند، پرده ساتری است بر روی تئوری‌ها و نظریات عمیقا نادرست، و از لحاظ عملی خطرناک آنها.

احزاب و گروهک های مائوئیستی در کشورهای سرمایه‌داری از سازماندهی اقدامات ماجراجویانه تروریستی خودداری نکرده‌اند. نمونهٔ برجستهٔ این امر "اعدام" آلدو مورو صدر حزب دموکرات مسیحی ایتالیا بود، که بوسیله سازمان مائوئیستی "بریگاد سرخ" انجام گرفت.

رهبران چین از گسترش مناسبات فرهنگی، مبادلهٔ هیئت های پارلمانی، توسعهٔ پیوندهای اقتصادی و تجاری برای تبلیغ نظریات ضدمارکسیستی خود در سایر کشورها بهره می‌گیرند. آنها هیئت های مختلف مطبوعاتی و رادیو–تلویزیونی به چین دعوت می‌کنند. مائوئیستها می‌کوشند در تمام کشورها انجمن های فرهنگی و یا دوستی با چین ایجاد کنند. این انجمن‌ها فعالانه در تبلیغ مائوئیسم شرکت دارند. در حقیقت آنها مراکز ویژه نفوذ مائوئیسم در هرکشور به شمار می‌آیند.

درچند سال اخیر تغییراتی در اهداف تاکتیکی، شیوه‌ها و روش های مورد استفاده مائوئیستها برای دستیابی به هدف استراتژیک، برای حصول به تماس نزدیکتر با زحمتکشان، بوجود آمده است. بنا به رهنمود پکن، پلاتفورم اعلام شده از سوی مائوئیستها در کشورهای مختلف، دارای محتوایی است که به مفاهیم مائوئیستی در جوانب تئوریک آن محدود نمی‌شود، بلکه در آن برخی مطالبات اجتماعی چون اشتغال کامل، افزایش دستمزدها و غیره، مطرح شده است. این کار کوششی است برای توسعهٔ پایگاه اجتماعی احزاب و سازمانهای مائوئیستی.

یکی دیگر از وجوه مشخصهٔ تاکتیکهای کنونی مائوئیستها این است که کوشش می‌شود سازمان های مائوئیستی قانونی بشوند، بدین خاطر این سازمان ها در اتحاد با دیگر گروهک های چپ رو، تروتسکیست ها و آنارشیستها، در انتخابات پارلمانی شرکت می‌کنند. این پدیده عنصر جدیدی در تاکتیک سازمانهای مائوئیستی است، چرا که قبلا، مائوئیستها با هرگونه شرکت در انتخابات پارلمانی در مبارزه برای کسب قدرت مخالف بودند.

علاوه بر این، سازمان های مائوئیستی شروع به تغییر تاکتیک خود در رابطه با اتحادیه های کارگری، سازمانهای توده‌ای جوانان، زنان و غیره، کرده‌اند. آنها زمینهٔ این امر را در بلژیک، هلند، دانمارک، کلمبیا، مکزیک و چند کشور دیگر آزموده‌اند. اقدامات نافرجامی توسط مائوئیستها همین چندی پیش در پرو برای بدست گرفتن کنترل شاخه‌هایی از کنفدراسیون عمومی کارگران پرو، صورت گرفت. رهبران پکن، گروهک های مائوئیستی را به افزایش نفرات و برقراری تماس نزدیک با توده‌ها فرا می‌خوانند تا بدین ترتیب کارآیی آنها در مبارزه علیه احزاب کارگری و کمونیستی راستین بهبود یابد.

صفحهٔ ۵